بسم الله الرحمن الرحیم

راهکارهای

رفع سحر، چشم زخم و امراض روحی

در نگرش قرآن و سنت

محمدعزیز محمدی

سرشناسه :	محمدی، محمدعزیز، ۱۳۴۹ -
عنوان و نام پدیدآور :	راهکارهای رفع سحر، چشم زخم و امراض روحی در نگرش قران و سنت/ محمدعزیز محمدی
مشخصات نشر :	تهران: سخنوران، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری :	۱۲۲ ص
شابک :	۳-۷۳-۶۹۷۵-۶۰۰-۹۷۸
موضوع	چشم زخم -- جنبه‌های مذهبی --اسلام -- جادوگری در قرآن -- طلسم‌ها و تعویذها
رده بندی کنگره :	۱۳۹۲ ۳م۵چ/ BP۸/۲۷۲
رده بندی دیویی :	۲۹۷/۷۹
شماره کتابشناسی ملی :	۳۳۱۱۰۲۸

کارگر شمالی، بعد از ادوارد براون، شماره ۱۴۰۷، طبقه اول

تلفن: ۶۶۴۷۶۳۰۶ - ۰۹۱۹۳۶۱۶۶۱۳

Sokhanvaran_pub@yahoo. com

عنوان کتاب :	**راهکارهای رفع سحر، چشم‌زخم و امـــراض روحی از نگاه قران و سنت**
مؤلف :	دکتر محمدعزیز محمدی
ناشر :	سخنوران
صفحه‌آرا و طراح جلد :	سخنوران
سال و نوبت چاپ :	۱۳۹۳ - اول
شمارگان:	۱۰۰۰ نسخه
شابک :	۳-۷۳-۶۹۷۵-۶۰۰-۹۷۸
مرکز پخش :	۰۹۱۹۳۶۱۶۶۱۳
قیمت :	**۷۰۰۰۰ ریال**

فهرست مطالب

پیشگفتار

الحمدُ للهِ الذی أَنْزلَ کِتابَهُ شِفاءً من کلِّ داءٍ،«وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا » [الإسراء: ٨٢] وصلَّى اللهُ علی‌سیدنا ومولانا ومقتدانا محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم» که می‌فرماید: «ما أنزلَ اللهُ دَاءً إلا ولَهُ دَوَاء» خداوند دردی را نیافریده است مگر اینکه دوای آن را نیز قرار داده است.

مدت‌های زیادی بود که از افراد متعددی می‌شنیدم که زندگی شخصی او - اعم از فردی واجتماعی - دچار رکود و نابسامانی‌های فروانی شده است و این نابسامانی در بعضی‌ها آن‌چنان بحرانی می‌شد که زندگی او را مختل

می‌کرد و چه بسا موجب از بین رفتنش می‌شد. و از آنجا که من از قرآن و کتب اسلامی آموخته بودم که گاهی بعضی از شرور مانند سحر و چشم حسد و امثال آن در زندگی بعضی‌ها دخیل می‌شوند و از این بابت آسایش آنها را برهم می‌زند. لذا به فکر یافتن راه حل شرعی برای این مسئله شدم تا شاید اگر خداوند متعال بخواهد شفایی برای دردمندان این زمره باشد. چه بسیار خانواده‌هایی که بوسیلة سحر و آزار شیاطین جنی و انسی لذت آسایش فردی و مودت خانوادگی خود را از دست داده‌اند وگل محبت بین اعضایشان به خار کینه و خصومت مبدل شده است و چه افرادی که با چشم حسد مال و جانشان به فلاکت و هلاکت رسیده است.

قرآن کلام خداوند متعال شفای تمام دردهاست. و همان‌گونه که ابن قیم می‌گوید اگر بیمار خوب با آن مداوا کند از جهت اخلاص و صدق و ایمان به آن و برآوردن تمامی شروط آن، درد یارای مقاومت در برابر آن‌را ندارد و چگونه درد در برابر کلام خالق آسمان‌ها و زمین تاب

تحمل دارد؛ کلامی که اگر بر کوه‌ها نازل می‌شد از ترس و هیبت خداوند متعال متلاشی می‌شد. و به‌قول علامه شنقیطی هم شفاء برای امراض قلبی مانند شک و نفاق می‌باشد. و هم شفاء جسمی می‌باشد.

آنچه که از قرآن و سنت بیان شده حاکی از آن است که عواملی مانند سحر و جادو و چشم حسد گاهی سبب بعضی رفتار ناخوشایند در آدمی می‌شود و در حالات او تأثیر می‌گذارد. و در وجودش شکی نیست و هرکه آن‌را انکار کند نصوص قرآن و سنت را انکار نموده است. سرویلیام بلکستون، در تفسیرهای خویش می‌نویسد: «نه تنها انکار وجود واقعی جادوگری و ساحری، بلکه انکار امکان آن نیز مخالفت آشکار با وحی خداست؛ سحر و جادو واقعیتی است که همهٔ ملت‌های جهان به درستی آن گواهی داده‌اند.»[1] و اینکه آیا متوسل شدن به اینگونه اسباب از نظر شرعی چه حکمی دارد و راه نجات و در امان ماندن از

---

۱. تاریخ تمدن ویل دورانت، ج۱۹، ص۱۶۹۹.

این عوامل شوم به چه صورتی باشد، قرآن و سـنت شـریف نبوی به خوبی آن‌را تبیین نمـوده اسـت. مـا در ایـن کتـاب انشاءالله به این موضوع می‌پردازیم.

محمدعزیز محمدی – ۱۳۹۳

فصل اول

سـحر و جـادو

مقدمه

«اهل سنت و جماعت بر این باورند که سحر، ثابت و دارای حقیقت است و اهل حل و عقد که با آنان اجماع منعقد می‌شود نیز همین نظر را دارند. با توافق اهل حل و عقد، فرومایگان معتزله و مخالفت آنان با حق اعتباری ندارد»[1].

قرافی در کتاب «الفروق» خود گفته است: «سحر دارای حقیقت است و شخص سحر شده گاهی می‌میرد و یا طبیعت و عادات او تغییر می‌کنند اگرچه این سحر با بدن او برخورد نداشته باشد. شافعی و احمد بن حنبل هم این را گفته‌اند.

حنفی‌ها گفته‌اند: اگر سحر به بدن مسحور برسد مانند دود و امثال آن می‌تواند تأثیرگذار باشد ولی اگر به بدن وی نرسد نمی‌تواند در آن تأثیر بگذارد. قدریه هم گفته‌اند: سحر هیچ حقیقتی ندارد».[2]

شیرازی از شافعی‌ها گفته است: «سحر دارای حقیقت است و در آزار رساندن به جسم و تلف کردن آن دارای تاثیر است. ابوجعفر

---

۱. قرطبی، تفسیر قرطبی، ج۲، ص۴۶.

۲. قرافی، الفروق، ج۴، ص۱۴۹.

استرآبادی از یاران ما گفته است: سحر حقیقت ندارد و برای آن تأثیری وجود ندارد ولی دیدگاه اول مطابق مذهب شافعی است».[۱]

نووی گفته است: « ابوجعفر استرآبادی از یاران ما گفته است: سحر حقیقت ندارد، بلکه تخیل است، ولی صحیح این است که سحر دارای حقیقت است و جمهور و عامة علما هم بر این نظرند و کتاب و سنت صحیح و مشهور برآن دلالت می‌کنند».[۲]

ابن حجر هیثمی گفته است: «در این که سحر حقیقت دارد یا نه علما اختلاف نظر دارند، برخی از علما بر این باورند که سحر تخیل است و حقیقت ندارد، ولی اکثر علما معتقدند که سحر حقیقت دارد و نظر آنان صحیح‌تر است و سنت بر آن دلالت می‌کند».[۳]

جمهور همچنین برای اثبات حقیقت داشتن سحر، به سحرکردن پیامبر(ص) استدلال کرده‌اند، چون در کتاب‌های حدیث آمده است که لبید بن اعصم یهودی، پیامبر(ص) را سحر کرد تا جایی که به وی چنین وانمود می‌شد که کاری را انجام می‌دهد در حالی که کاری را

۱. امام نووی، المجموع، ج۱۹، ص۲۴۰.
۲. امام نووی، روضه الطالبین، ج۹، ص۳۴۶.
۳. ابن حجر، الزواجر، ج۲، ص۱۰۰.

انجام نمی‌داد، سپس خداونـد آن حضـرت را شـفا داد و بـه او عافیـت بخشید. قرطبی به این حدیث استدلال کرده و سپس گفتـه اسـت: «در این حدیث این نکته هم آمده است که وقتی که پیامبر(ص) سـحر زده شد، فرمود: «خداوند مرا شفا داد» و شفا عبارت است از برداشـتن درد و بیماری و این دلالت می‌کند بر این که سحر حقیقـت دارد. بنـابراین حقیقت داشتن سحر قطعی است، چون خدا و پیـامبر(ص) بـه وجـود و وقوع آن خبر داده‌اند.[1]

علما جهت اثبات حقیقت داشتن سحر، به وقوع سحر و وجود آن هم استدلال کرده‌اند. ابن قیِم مـی‌گویـد: «سـحری کـه موجـب بیمـاری، سنگینی عقل، عشق، کینه و ضعف می‌شود وجود دارد و عمـوم مـردم آن را می‌شناسند و بسیاری از مردم هم بر اثـر اصـابت بـه آن، آن را چشیده‌اند».[2]

مردم در هر دوران و در هر سرزمینی مشاهده کرده‌اند کـه سـاحران در هوا به پرواز در می‌آیند و بر آب حرکت می‌کنند.

ابن قدامه می‌گوید: «سـحر دارای حقیقـت اسـت. برخـی از اقسـام

---

۱. قرطبی، تفسیر قرطبی، ج۱، ص۴۱
۲. ابن القیم، تقسیر القیم، ص۵۷۱

سحر موجب کشتن و برخی موجب بیمار شدن مـی‌شـوند، برخـی هـم مرد را از همسرش می‌گیرد و یا آنان را مبغوض همدیگر قرار می‌دهـد و یا میان دو نفر دوستی و محبت ایجاد می‌کند. و ایـن سـخن شـافعی است».[۱]

ابن قدامه همچنین مـی‌گویـد: «در میـان مـردم مشـهور اسـت کـه می‌گویند فلان مرد از زنی که با وی ازدواج کرده بسته شـده اسـت و در نتیجه نمی‌تواند بـا او نزدیکـی کنـد و یـا مـی‌گوینـد گـره او بـا همسرش باز شده است و بعد از ناتوانی می‌تواند با او نزدیکی کند. و این مسأله آن‌قدر در میان مردم شهرت دارد که به حـد تـواتر رسـیده است و نمـی‌تـوان آن را انکـار کـرد، و از اخبـار سـاحران چیزهـایی روایت شده است که امکان توافق بر دروغ در آن‌هـا وجـود نـدارد».[۲]

ابن خلدون نمونه‌ای از سحری که خود مشـاهده کـرده بـرای مـا نقـل نموده است. وی در این باره می‌گوید: «ما به چشمان خود دیـدیم کـه یکی از این ساحران صورت شخصی که قصد داشـت او را سـحر کنـد تصویر کرد و تمام خواص و معانی از قبیل اسماء و صـفاتی در زمینـه

---

۱. ابن قدامه، المغنی، ج۸، ص ۱۵۰

۲. ابن قدامه، المغنی، ج۸، ص۱۵۱

جمع کردن و جدا کردن که ساحر می‌خواست در شخص سحر شده به وجود بیایند، به تصویر او داد. سپس با این تصویری که به‌جای شخص سحر شده در برابر خود قرار داده بود، سخن می گفت، آنگاه هر چه آب در دهانش جمع می‌شد در دهان او می‌دمید با تکرار مخارج آن حروف بد. و به این معنی طنابی می‌بست که آن را برای این منظور آماده کرده بود و آن را نشانهٔ قاطعیت امر و پیمان گرفتن از جنی که هنگام دمیدن با وی شریک بود می‌پنداشت، و با این کار نشان می‌داد که سحر را با عزم و اراده انجام می‌دهد. برای این کلمات و اسماء بد روح خبیث و ناپاکی است که هنگام فوت کردن خارج می‌شود و در موقع دمیدن با آب دهان او در می‌آمیزد و بدین ترتیب ارواح ناپاک از آن بیرون می‌آیند و آن‌طور که ساحر می‌خواهد بر شخص سحر شده فرو می‌افتند»[۱].

تاریخچهٔ سحر

تاریخ دقیق سحر مشخص نیست امّا بطور اجمال می‌توان گفت که سحر و جادو تاریخی قدیمی دارد و در میان تمامی ملل وادیان مانند

---

۱. ابن خلدون، المقدمه، ص۹۲۸

بابلیان، مصریان، ایرانیان، هندی‌ها، یهودیان و مسیحیان وجـود داشـته است. ابن حجر عسقلانی (رح) می‌گوید: سحر در زمان حضـرت نـوح (ع) وجود داشته است، چـرا کـه خداونـد در مـورد قـوم نـوح بـه مـا خبرداده است که آنان بر این گمان بودند که وی ساحر است.

كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ

همین گونه (که اینان شما را تکذیب می‌دارنـد) هـیچ پیغمبـری بـه سوی مردمان پیش از ایشان نرفته است، مگـر ایـن کـه گفتـه‌انـد: او جادوگر یا دیوانه است.

یکی از امت‌های قدیمی که به سحر و ساحری اشـتغال داشـته و بـا آن گمراه شده است اهـل بابـل اسـت. خداونـد متعـال فرمـوده اسـت: وَاتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَـرَ سُـلَيْمَانُ وَلَكِـنَّ الشَّيْاطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنـزِلَ عَلَـى الْمَلَكَـيْنِ بِبَابِـلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولاَ إِنَّمَـا نَحْـنُ فِتْنَـةٌ فَـلاَ تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُـم بِضَـآرِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلاَ يَـنفَعُهُمْ وَلَقَـدْ عَلِمُـواْ لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلاَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَـرَوْاْ بِـهِ أَنفُسَـهُمْ لَـوْ

كَانُواْ يَعۡلَمُونَ» (البقرة: ۱۰۲)

و (گروهی از احبار یهود) به آنچه شیاطین‌صفتان و گناه‌پیشگانشان درباره‌ی سلطنت سلیمان (به هم می‌بافتند و بـر مـردم) مـی‌خواندنـد، باور داشتند و از آن پیروی نمودند. (چه گمان می‌بردنـد کـه سـلیمان پیغمبر نبوده و بلکه جادوگر بوده است و با نیـروی سـحر، پـری‌هـا و پرندگان و بادها را به زیر فرمان خـویش در آورده اسـت و لـذا شـاه جادوگر کافری بیش نبوده است). و حال آن که سلیمان هرگـز (دسـت به سحر نیالوده و) کفر نورزیده است، و بلکـه (ایـن) شـیاطین‌صـفتان گناه‌پیشه، کفر ورزیده‌اند. (زیرا چنین سخنانی را بـه هـم بافتـه و بـه پیغمبر خدا سلیمان افتراء بسته و به جای دستورات آسمانی، به مـردم) جادو و (خرافات و از آثار بجـا مانـده) آنچـه در بابـل بـر دو فرشـته هاروت و ماروت نازل گردیـده بـود مـی‌آموزنـد. (دو فرشـته‌ای کـه طریق سحرکردن را برای آشـنائی بـه طـرز ابطـال آن بـه مـردم یـاد می‌دادند) و به هیچ کس چیزی نمی‌آموختند، مگر ایـن کـه پیشـاپیش بدو می‌گفتند: ما وسیله آزمایش هستیم کـافر نشـو (و آنچـه بـه تـو مـی‌آمـوزیم، بـه آشـوب و کفـر منتهـی مـی‌گـردد. آن را بشـناس و خویشتن را از آن بـه دور دار. لـیکن مـردم نصـیحت نپذیرفتنـد و از

آموخته هایشان سوء استفاده کردند). از ایشـان چیزهـائی آموختنـد (و در راهی از آن استفاده کردند) که با آن میان مرد و همسـرش جـدائی می‌افکندند. (آری این شیطان صفتان گناه‌پیشه، کفـر ورزیدنـد، چـون این گونه یاوه‌گوئی‌ها و افسانه‌سرائی‌های گذشـتگان را بهـم بافتنـد و آن را وسیله آموزش جادو به یهودیان کردند) و حال آن که بـا چنـین جادوی (خویش) نمی‌توانند به کسی زیان برسـانند مگـر ایـن کـه بـا اجازه و خواست خدا باشد. و آنان قسـمتهائی را فـرا مـی‌گرفتنـد کـه برایشـان (از لحـاظ دنیـا و آخـرت) زیـان داشـت و بدیشـان سـودی نمی‌رساند. و مسلّماً می‌دانستند هـر کسـی خریـدار ایـن گونـه متـاع باشد، بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت.».

نویسنده‌ی دایره المعارف قرن بیسـتم از نبـوغ بابلیـان در زمینـه‌ی سحر صحبت کرده و گفته است: «ساکنان بابل که از کلدانیان نبطی و سریانیان تشـکیل شـده‌انـد بـانبوغ تـرین مـردم در زمینـه‌ی سـحر و طالع‌بینی به حساب مـی‌آینـد و حرفـه‌ی مناجـات بـا ارواح و خـارج کردن آن‌ها از اجساد در میان آنان جایگاه اول را داشته است[1].

۱. دایره المعارف قرن بیستم، ۵ج، ص۶۵

جصّاص می‌گوید: ایرانیان در آغاز موحّد بودند و زمانی که پادشاهان ایرانی بر شهر بابل مسلط شدند، به منظور کسب ثواب شروع کردند به کشتن ساحران. ایرانیان بر این آیین بودند تا زمانی که مجوسیت (آتش پرستی) در میان آنان به وجود آمد[۱].

مورخان می‌گویند: رستم فرمانده بزرگ ایرانی یک شخص فالگیر بود و به ستارگان نگاه می‌کرد، وی در زمینه‌ی پیدایش مسلمانان و پیروز شدن آنان هم بر اخترشناسی تکیه کرد و همین امر یکی از دلایلی بود که وی حدود چهار ماه رویارویی با مسلمانان در جنگ قادسیه را به تأخیر انداخت[۲].

مصریان نیز در تاریخ در سحر شهرت فراوانی دارند. وخداوند متعال هم ماجرای رویارویی حضرت موسی با ساحران فرعون به تفصیل سخن گفته است.

ابن خلدون همچنین می‌گوید: «در مغرب گروهی از این افرادی که کارهای سحرآمیز را انجام می‌دهند بودند که به «بعاجین» یعنی پاره کنندگان شکم معروف بودند. اگر یکی از آنان به لباس یا پوستی

---

۱. جصاص، أحکام القرآن، ج۱، ص۴۴.

۲. ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج ۷، ص۳۸

اشاره می‌کرد، پاره می‌شد، آنان همچنین بـه شـکم گوسـفندان اشـاره می‌کردند که پاره شود و شـکم آن‌هـا هـم پـاره مـی‌شـد. ایـن گـروه «بعّاج» نامیده شده‌اند، چـون بیشـترین سـحری کـه انجـام مـی‌دادنـد مربوط به پاره کردن شکم چهارپایان بود تـا از ایـن طریـق صـاحبان آن‌ها را بترسانند و از آن‌ها چیزی بگیرند. این گروه از ترس حاکمـان، این کارها را کاملاً مخفیانه انجـام مـی‌دادنـد. ابـن خلـدون در ادامـه می‌گوید که «با بعضی از افراد این گـروه ملاقـات کـرده و برخـی از کارهای آنان را مشاهده کرده است و به وی خبر داده‌اند که افراد ایـن گروه سمت و سو و ریاضت‌های ویژه و دعاهای کفر آمیـزی دارنـد و ارواح جنیان و ستارگان را شریک خدا قرار مـی‌دهنـد و همـه‌ی ایـن کارها را در صحیفه‌ای به نام «خزیزیه» ثبت کـرده‌انـد و آن را مـورد مطالعه قرار می‌دهند. آنان با این ریاضت و رویکرد به توانایی انجـام دادن این کارها دست می‌یابنـد.آنان تنهـا در غیرانسـان آزاد از قبیـل کالاها، حیوانات و بردگان تاثیر می‌گذارند. آنان خـود در ایـن زمینـه می‌گویند: ما تنها در چیزهایی تاثیر مـی‌گـذاریم کـه دِرهـم در مـورد آنها کاربرد دارد یعنی چیزهایی که بـه ملکیـت در مـی‌آینـد و قابـل

خرید و فروش هستند. این چیزی بود که آنان گمان می‌کردند.

ابن خلدون می‌گوید: «در این باره از برخی از آنان سؤال کردم و آنان همین چیزها را به من گفتند. و اما کارهایشان آشکار و موجود هستند و بر بسیاری از آن‌ها اطلاع پیدا کرده و آن‌ها را مشاهده کرده ام بدون اینکه در این زمینه تردیدی وجود داشته باشد. او می‌نویسد: برخی از متصوفان نوعی سحر را به نام علم «اسرار حروف» به کار برده‌اند و این نوع سحر همان چیزی است «که سیمیاء یا علم اشارات نامیده می‌شود، این علم در واقع از طلسم‌ها منتقل شده و به این شکل ویژه به کار رفته است.»

او در ادامه می‌گوید: «این علم بعد از صدر اسلام پیدا شد، زمانی که متصوفان غالی پیدا شدند و به کشف پرده‌ی محسوسات تمایل پیدا کردند و برخی خوارق عادات و تصرف در عالم عناصر توسط آنان انجام گرفت و کتاب‌ها و اصطلاحات و پندارهای آنان درباره‌ی تنزل وجود از واحد و ترتیب آن تدوین شد، و گمان کردند که مظهر کمال اسماء ارواح افلاک و ستارگان است و طبایع و اسرار حروف در اسماء جاری است و بنابراین طبایع و اسرار مزبور طبق همین نظام در کاینات هم جریان دارند و کاینات از آغاز نخستین ابداع در

مراحل خود انتقال می‌یابند و اسرار خویش را آشکار می‌سازند، پس به همین منظور علم اسرار حروف پدید آمد و این علم در واقع شاخه‌ای از علم سیمیاء یا علم اشارات است که نمی‌توان به موضوع و مسایل آن احاطه پیدا کرد. بوئی، ابن عربی و پیروان آن‌ها آثار زیادی را در این زمینه تألیف کرده‌اند که حاصل و ثمره‌ی این علم نزد آنان تصرف نفوس ربانی در عالم طبیعت است بوسیله‌ی اسماء حسنی و کلمات الهی ناشی از حروفی که اسرار جاری در هستی را احاطه کرده‌اند.[1] (۱)

تعریف سحر در لغت

سحر در زبان عربی بر هر چیزی که علت آن پنهان و دقیق باشد، اطلاق می‌شود، به همین علت عرب‌ها در مورد چیزهای بسیار پوشیده و پنهان می‌گویند: «أخفی من السحر» یعنی از سحر پنهان تر است.

عرب‌ها زیبایی چشم‌ها را هم به سحر توصیف می‌کنند، چرا که چشم‌ها با تیرهای خود به صورت پنهانی دل‌ها را مورد هدف قرار می‌دهند. بیان هم به سحر توصیف می‌شود از جمله در فرمایش

---

۱. ابن خلدون، المقدمه، ص ۹۳۰.

پیامبر(ص) که می‌فرماید: «إن من البیان لسحراً»[1] یعنی برخی از سحر است. علت این که برخی از بیان‌ها سحر نامیده شده است این است که این نوع بیان‌ها موردپسند شنوندگان قرار می‌گیرد و دل‌های آنان را جذب می‌کند وبر نفس آنان غالب می‌شود و اشیاء را از حقیقت و جهت خود برمی‌گرداند.

سَحَری هم «سحور» نامیده شده است چون به صورت پنهانی در آخر شب خورده می‌شود. ریه هم به‌خاطر پنهانی و دقت مجراهای آن به اجزای بدن سحر نامیده می‌شود. عرب‌ها سحر را بر خدعه و

نیرنگ هم اطلاق می‌کنند، چرا که علت آن پنهان و دقیق است. کلمه‌ی سحر در این بیت لبید به همین معنا به کار رفته است:

«فإن تسألینا فیم نحنُ فإنّنا عصافیرُ فی هذا الأنامِ المُسحَّرِ[2]»

«اگر از ما سؤال می‌کنی که ما چه کار می‌کنیم، پس (بدان که) ما گنجشک هایی هستیم در میان این انسان‌های فریفته شده».

---

۱. فتح الباری، ج۱۰، ص۲۳۷ و تفسیر قرطبی، ج۲، ص۵۴).

۲. لسان العرب ج۲، ص۱۰۶ و قاموس المحیط، ص۵۱۹

تعریف سحر در اصطلاح علما

جصّاص در تعریف سحر تفاوتی بین معنی لغوی و معنی اصطلاحی آن قائل نشده است. سحر از نظر او عبارت است از «هر چیزی که علت آن پوشیده و پنهان باشد و برخلاف حقیقت خود تصور شود و بمنزله‌ی گمراه کردن و نیرنگ باشد»[۱].

امام فخررازی هم در تفسیر خود همین نظر را دارد و گفته است: «بدان که سحر در اصطلاح شریعت مختص هر چیزی است که علت آن پنهان باشد و برخلاف حقیقت خود تصور شود و بمنزله‌ی گمراه کردن و نیرنگ باشد».[۲].

این دو تعریف مانع نیستند، لذا این دو دانشمند چیزهایی که در قلمرو سحر قرار نمی‌گیرند نیز جزو مصادیق سحر به حساب آورده‌اند. در مبحث انواع سحر در این زمینه سخن خواهیم گفت.

ابن عابدین سحر را این چنین تعریف کرده است: «سحر علمی است که بوسیله‌ی آن ملکه‌ای نفسانی بدست می‌آید که انسان می‌تواند از طریق آن کارهای شگفت انگیزی را انجام دهد که علل و

---

۱. الجّصاص، أحکام القرآن، ج۱، ص۴۲.

۲. قصه السحر، ص۲۵.

اسباب آن‌ها پوشیده و پنهان است»[۱].

ابن خلدون هم تعریفی نزدیک به تعریف سابق را در مورد سحر ارائه داده و گفته است: «سحر عبارت است از علم به کیفیت استعدادهایی که نفوس بشری از طریق آن‌ها می‌توانند بدون یاریگر و یا به یاری امور آسمانی در عالم عناصر تاثیر بگذارند، که اولی سحر و دومی طلسم نامیده می‌شود»[۲].

استاد سید قطب از دانشمندان معاصر هم همین نظر را دارد و در تعریف سحر گفته است: «سحر عبارت است از فریب دادن حواس و اعصاب و الهام کردن به نفوس، و سحر طبیعت اشیاء را تغییر نمی‌دهد و حقیقت جدیدی را ایجاد نمی‌کند ولی آنچه را که ساحر می‌خواهد به حواس و عواطف انسان القا می‌کند»[۳]. اما کسانی که معتقدند سحر دارای حقیقت است، آن را مانند ابن خلدون تعریف کرده‌اند.

از جمله کسانی که بر این باورند ابن قدامه است. وی در تعریف سحر گفته است: «سحر عبارت است از گره‌ها و افسون هایی که

---

۱. حاشیه ابن عابدین، ج۱، ص۴۴.

۲. ابن خلدون، المقدمه، ص۹۲۳.

۳. سید قطب، فی ظلال القرآن، ج۶، ص۴۰۰۷.

ساحر آن‌ها را می‌خواند یا می‌نویسد و یا عملی است که ساحر آن را انجام می‌دهد و بطور غیرمستقیم در بدن، قلب و یا عقل فرد جادو شده تأثیر می‌گذارد»[۱].

تهانوی هم در تعریف سحر گفته است: «سحر عبارت است از این که انسان در حین ارتکاب گفتار یا کرداری که در شریعت حرام شده است، کاری خارق العاده را انجام دهد. سنت خدا بر این جاری بوده است که خود در ابتدا انجام دهنده‌ی این کار خارق العاده باشد»[۲].

حکم اسلام در مورد سحر

سحر در نظر اسلام گناه بزرگ محسوب می‌شود واز اعمال شیطان وکفر تلقی شده است، همان‌گونه که در این ایه شریفه به ان اشاره شده است. «وَاتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيْاطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولاَ إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلاَ تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا

---

۱. ابن قدامه، المغنی، ج۸، ص۱۵۰.

۲. تهانوی، کشاف اصطلاحات الفنون، ص۱۵۲.

هُم بِضَآرِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلاَ يَنفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُواْ لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلاَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْاْ بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ» (البقرة: ۱۰۲)

و (گروهی از احبار یهود) به آنچه شیاطین صفتان و گناه پیشگانشان درباره سلطنت سلیمان (به هم می‌بافتند و بر مردم) می‌خواندند، باور داشتند و از آن پیروی نمودند. (چه گمان می‌بردند که سلیمان پیغمبر نبوده و بلکه جادوگر بوده است و با نیروی سحر، پریها و پرندگان و بادها را به زیر فرمان خویش در آورده است و لذا شاه جادوگر کافری بیش نبوده است). و حال آن که سلیمان هرگز (دست به سحر نیالوده و) کفر نورزیده است، و بلکه (این) شیاطین صفتان گناه پیشه، کفر ورزیده‌اند. (زیرا چنین سخنانی را به هم بافته و به پیغمبر خدا سلیمان افتراء بسته و به جای دستورات آسمانی، به مردم) جادو و (خرافات و از آثار بجا مانده) آنچه در بابل بر دو فرشته هاروت و ماروت نازل گردیده بود می‌آموزند. (دو فرشته‌ای که طریق سحرکردن را برای آشنائی به طرز ابطال آن به مردم یاد می‌دادند) و به هیچ کس چیزی نمی‌آموختند، مگر این که پیشاپیش بدو می‌گفتند: ما وسیله آزمایش هستیم کافر نشو (و آنچه به تو

مـی‌آمـوزیم، بـه آشـوب و کفـر منتهـی مـی‌گـردد. آن را بشـناس و خویشتن را از آن بـه دور دار. لـیکن مـردم نصـیحت نپذیرفتنـد و از آموخته هایشان سوء استفاده کردند). از ایشـان چیزهـائی آموختنـد (و در راهی از آن استفاده کردند) که با آن میان مرد و همسـرش جـدائی می‌افکندند. (آری این شیطان صفتان گناه پیشه، کفر ورزیدنـد، چـون این گونه یاوه گوئیها و افسانه سرائیهای گذشتگان را بهم بافتند و آن را وسیله آموزش جادو به یهودیان کردنـد) و حـال آن کـه بـا چنـین جادوی (خویش) نمی‌توانند به کسی زیان برسـانند مگـر ایـن کـه بـا اجازه و خواست خدا باشد. و آنان قسـمتهائی را فـرا مـی‌گرفتنـد کـه برایشـان (از لحـاظ دنیـا و آخـرت) زیـان داشـت و بدیشـان سـودی نمی‌رساند. و مسلّماً می‌دانستند هـر کسـی خریـدار ایـن گونـه متـاع باشد، بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت.».

همچنین در احادیث پیامبر عظیم الشأن (ص) شدیدا از آن نهی شده است.

عن أبی هریرة أن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اجتنبوا السـبع الموبقات قیل یا رسول الله وما هـن قـال الشـرک بـالله والسـحر وقتـل

النفس التی حرم الله إلا بالحق وأکل مال الیتیم وأکل الربا والتولی یوم الزحف وقذف المحصنات الغافلات المؤمنات»[1] ابی هریره از پیامبر(ص) روایت می‌کند که فرمودند: از هفت چیز مهلک بپرهیزید، گفتند ای پیامبر آن هفت چیز کدامند. فرمود: شرک به خداوند،سحر، قتل نفسی که خدا آن‌راحرام دانسته مگردر برابر حق، خوردن مال یتیم،ربا، فرار از جنگ با کفر وتهمت به زنان پاک مؤمن بی خبر.

جمهور علماء از حنفیه، مالکیه و حنابله معتقدند که تعلیم سحر حرام و کفر است[2].

حکم اسلام در پناه بردن به ساحر جهت گشودن و از بین بردن سحر

اسلام به پیروان خود اجازه نمی‌دهد که جهت گشودن سحر از شخص جادو شده به ساحر پناه ببرند. شیخ حافظ حکمی (رحمه الله) می‌گوید: «گشودن سحر از فرد جادو شده با سحر دیگری به مانند آن حرام است، زیرا این کار یاری دادن ساحر و تایید کردن کار او و نزدیکی به شیطان از راههای گوناگون برای باطل کردن جادو است. به همین

---

۱. صحیح مسلم ج۱ ص۹۲حدیث۸۹- صحیح بخاری ج۳ص۱۰۱۸حدیث۲۶۱۵

۲. الموسوعة الفقهية الكويتية ج۲۴ص۲۶۴

دلیل حسن می‌گوید: «سحر را جز آدم ساحر نمی‌گشاید به همین خاطر بسیاری از ساحران فاجر آنگاه که ببینند قدرتی مانع کار آنها نمی‌شود دوستان و دشمنان خود را جادو می‌کنند، تا آنان را مجبورسازند که برای گشودن آن نزد خودشان بیایند و به این وسیله به ناحق صاحب مال مردم گردند و بر ثروت و دین آنان چیره شوند»[۱].

اما برخی از اهل علم این کار را جایز دانسته‌اند. در صحیح بخاری از قتاده روایت شده که او گفت: به سعید بن المسیب گفتم: «شخصی جادو شده یا او را نسبت به مقاربت با همسرش ناتوان کرده‌اند، آیا می‌توان جادو را باطل نمود و آن را گشود؟ گفت: اشکالی ندارد، این کار را برای اصلاح انجام می‌دهند، و هر چه که منفعتی در آن باشد از آن نهی نشده است»[۲]. از احمد نیز روایت شده که چنین عملی را جایز دانسته است، اما ابن مسعود و حسن آن را نهی کرده‌اند. ابن عابدین در ردالمحتار می‌گوید یادگرفتن سحربرای باطل کردن سحر اهل حرب ضروری است و به منظور جایی بین زن ومرد حرام است

۱. معارج القبول، ۵۳۰/۱.
۲. صحیح بخاری، کتاب طب، باب هل یستخرج السحر، فتح الباری، ۲۳۲/۱۰

وبـرای برطـرف نمـودن اخـتلاف و وفـاق بـین آنهـا جـایز اسـت. شیخ‌محمدبن‌ابراهیم(رحمه‌الله) می گوید: «برخی از حنابله معتقدنـد کـه از جهت ناچاری گشودن سحر با سـحر درسـت اسـت، و برخـی آن را جایز نمی‌دانند. از جابر روایت شده است که از پیـامبر (ص)در مـورد «النشره) سوال شد فرمودند از عمل شیطان است.[۱]

ابن قیم می گوید نشره برطـرف کـردن سـحر از سـاحر اسـت و دو گونه است: یکی برطرف کردن آن به سحری مانند آن که جایز نیست واز اعمال شیطانی است. ودیگری نشره بارقیه وتعویذات و ادعیـه ی مباح که این جایزاست. اما رفتن نزد ساحرها و جادوگران جایز نیسـت ؛آنگونه که از این حدیث پیامبر(ص) معلـوم اسـت.«مـن أتـی عرافـاً أوکاهناً فصدقه بما یقول فقد کفر بما أنزل علی محمـد»[۲] هـرکس نـزد جادوگر یا رمالی برود واورا در آنچه که می گویـد تصـدیق کنـد بـه آنچه که بر « محمد» نازل شده کافر شـده اسـت. و همچنـین فرمـوده است: «من أتی عرافاً فسأله عن شیء لم تقبل له صلاة أربعین لیلة»[۳]

---

۱. مسند احمدج۳/۲۹۴حدیث۱۴۱۶۷

۲. مسند احمد ج۲ص۴۲۹حدیث ۹۵۳۲

۳. صحیح مسلم ج۴ص۱۷۵۲حدیث ۲۲۳۰

حد ساحر قتل است. « حد الساحر ضربه بالسیف»[۱] ام المومنین حفصه جاریه خود را که سحرش کرده بودکشت و حضرت عمر(رض) یک سال قبل از فوتش به گارگزاران خود دستورداد که هر مرد وزن ساحری را بکشند. وجندب ازدری مردی که باجلوی مردم با سحر بازی می‌کرد کشت. امام احمد این را از سه نفر از اصحاب پیامبر(ص) روایت می‌کند.امام شافعی می‌گوید اگر سحر ساحر در بردارنده کلامی کفر آمیز باشد از اوخواسته می‌شود توبه کند اگر توبه کرد توبه‌اش پذیرفته می‌شود و در غیر اینصورت کشته می‌شود. و اگر سحر او موجب قتل کسی شود بعنوان قصاص کشته می‌شود و در غیر اینصورت تعزیر می‌شود.[۲] اما در نظر امام ابو حنیفه در صورت تکرار کشته می‌شود. و در نظر امام مالک واحمد کشته می‌شود.[۳].ابن تیمیه می‌گوید حد ساحر به حاکم واگذار می‌شود اگر مصلحت ببیند اورا می‌کشد و یا اورا تعزیر می‌کند.[۴]

---

۱. سنن ترمذی، حدیث ۱۴۶۰
۲. الام ۲۹۳/۱
۳. رد المحتار، باب المرتد فی الساحر و الزندیق
۴. التمهید لشرح کتاب التوحید، باب ما جاء فی‌السحر.

انواع سحر و آثار آن

امام فخر رازی اقسام سحر را در هشت گروه برشمرده است:

اول: سحر کلدانی هامی باشد که روزگاران گذشته به ستاره پرستی مشغول بودند. وچنین معتقد بودند که آنهادر اوضاع جهان مؤثرند و شرور و خوبیها و نحوست و سعادت از آنها ناشی می‌شود.

دوم: سحر اوهام ونفوس قوی: این سحر به وسیله قوه اوهام صورت می‌گیرد. از آنجا که احوال جسمانی تابع احوال نفسانی است. ونفوس خبیثه به اذن خداوند متعال دارای تأثیراتی می‌باشند.

سوم: نوع سوم سحر استعانت از ارواح زمینی یعنی تسخیر جن و بکار گماشتن آنها.

چهارم: سحرتخیل: مبنای این نوع سحر قوه چشم است که گاهی چیزی خلاف آنچه که واقعیت دارد می‌بیند مثل اینکه هرگاه راننده کشتی به رودخانه نگاه کند رودخانه را متحرک وکشتی را ثابت می‌پندارد.

پنجم: سحری است که منشا اعمال عجیبی است که با ترکیب الات مرکب به نسبت هندسی آنها حاصل می‌شود.

ششم: سحری است که باکمک خواص ادویه:

هفتم: سحر تعلیق قلب به این صورت که ساحر ادعا مـی‌کنـد اسـم اعظم را می‌دانـد و اجنـه از در تسـخیر وی قـرار دارنـد، وقتـی کـه شنونده‌ی آن ضعیف‌العقل باشد و از جهت تشـخیص ضـعیف باشـد آن را باور می‌کننـد و در دل او تـأثیر مـی‌گـذارد و در وجـودش نـوعی ترس و وحشت حاصل می‌شـود. و در نتیجـه احسـاس او را تضـعیف می‌کند و در این حالت ساحر هرچه را بخواهد انجام می‌دهد.

هشتم: سحر با سعی در نمیمه وسخن چینی بین مردم.[1]

شیخ عبدالله شنقیطی اقسام سحر را چنین بیان می‌کند:

سحر معروف به هیماء: سحری است که با ترکیب خـواص آسـمانی با احوال افلاک حاصل می‌شود و در این سحر گـاهی ادراک مسـحور کاملاً و یا بطور ناقص از بین می‌رود و بسان شخص خوابیده می‌شـود و احوالی مانند گذشت سالیان فراوان بر او و وجـود فرزنـد در مـدتی کوتاه برای او حاصل می‌شود که در حقیقت این تخیل است.

سحر معروف به سیمیاء که عبارت است از ترکیب خـواص ارضـی

---

۱. أضواء البیان، الشنقیطی محمد الأمین۴/۱۱۵

مانند خواص روغن مخصوص یا مایعات خاصی که سبب ازبین رفـتن ادراک انسان می‌شود.

سحر معروف به رقیه مضر که کفر محسوب می‌شود.

و نوع دیگر از سحر سحری است که به‌وسیله‌ی خصائص بعضـی از اشیاء می‌باشد که بر روی نفوس تأثیر می‌کنند، ماننـد مشـط و شـاخه نر خشک شده از درخت خرما، مانند سحری که یهودی به‌وسیله‌ی آن پیامبر را سحر نمود. در صحیح بخاری از عائشـه (رضـی الله) روایـت شده است که مردی به نام لبید بن الأعصم پیـامبر خـدا(ص) را جـادو کرد. پیامبر(ص) در اثر این سحر گمان می‌کرد کاری را انجـام داده در حالی که آن را انجام نداده بود. روزی - یا شبی- که پیامبر(ص) نـزد من بود بسیار دعا کرد، سپس فرمود: ای عائشه آیا احساس کردی کـه خداوند در آنچه که از او [در خواب] خواستم مرا راهنمـایی کـرد؟ دو مرد نزد من آمدند، یکی از آن دو بر بـالای سـر و دیگـر کنـار پـایم نشستند، یکی از آن دو به دوستش گفت: درد این مرد چیست؟ گفـت: جادو شده، گفت: چه کسی اورا جادو کـرده گفـت لبیـد بـن الأعصـم، گفت: در چه چیز، گفت: در شانه و مویی که بـر اثـر آن ریختـه و در غشای جوانه خرمابنی، گفت آن کجاست؟ گفت در چاه ذروان. پیـامبر

خدا(ص) همراه جمعی از اصحاب بر سرآن چـاه رفـت و در بازگشـت فرمود ای عائشه آب آن مانند جوشانده حنا وسرشـاخه‌هـای خرمـایش چون سرشیاطین بود. [۱]

نوع دیگر از سحر، سحر طلسم اسـت. کـه عبـارت اسـت از نقـش اسماء خاصی که متعلق به افلاک وستارگان دارد. [۲]

سح و طلسم از هر نوعی که باشد حرام است مگر رقیه شـرعی کـه بعداً بیان خواهیم کرد. چنان‌کـه ایـن موضـوع در احادیـث زیـر آمـده است:

«إن الرقی و التمائم و التولة شرک» یعنی: سـحر، طلسـم و افسـون

---

۱. صحیح بخاری ، ج ۵ص۲۱۷۶حدیث ۵۴۳۳-نص حدیث:حدثنا عبید بن إسماعیل حدثنا أبو أسامة عن هشام عن أبیه عن عائشة قالت سحر النبی حتی إنه لیخیل إلیه أنه یفعل الشیء وما فعله حتی إذا کان ذات یوم وهو عندی دعا الله ودعاه ثم قال أشعرت یا عائشة أن الله قد أفتانی فیما استفتیته فیه قلت وما ذاک یا رسول الله قال جاءنی رجلان فجلس أحـدهما عند رأسی والآخر عند رجلی ثم قال أحدهما لصاحبه ما وجع الرجل قال مطبوب قال ومن طبه قال لبید بن الأعصم الیهودی من بنی زریق قال فی مـاذا قـال فـی مشـط ومشـاطة وجف طلعة ذکر قال فأین هو قال فی بئر ذی أروان قـال فـذهب النبـی فـی أنـاس مـن أصحابه إلی البئر فنظر إلیها وعلیها نخل ثم رجع إلی عائشة فقال والله لکأن ماءها نقاعة الحناء ولکأن نخلها رؤوس الشیاطین قلت یا رسول الله أفأخرجتـه قـال لا أمـا أنـا فقـد عافانی الله وشفانی وخشیت أن أثور علی الناس منه شرا وأمر بها فدفنت

۲. أضواء البیان، الشنقیطی محمد الأمین۴/۱۱۹

شرک هستند.

هم‌چنین «إن عبدالله بن مسعود(رضی الله عنه) رآی یوما فی عنق زوجته خیطا فسألها ماهذا؟ فقالت خیط رقی لی فیه من الحمّی...فجذبه فقطعه فرمی به، ثم قال: لقد اصبح آل عبدالله أغنیاءعن الشرک. سمعت رسول الله (صلی اللّه علیه وسلم) یقول:إن الرقی و التمائم والتوله شرک. فقالت:لقد کانت عینی تقذف، وکنت اختلف إلی فلان الیهودی فإذا رقی سکنت، فقال عبدالله: إنما ذلک عمل الشیطان،کان ینخسها بیده فإذا رقی کف عنها إنما کان یکفیکِ أن تقولی کما کان رسول الله (صلی اللّه علیه وسلم) یقول: أذهب البأس رب الناس، وأشف أنت الشافی لا شفاءإلاشفاؤکَ شفاءًلا یغادرسقماً».
یعنی: عبدالله بن مسعود روزی در گردن همسرش نخی را مشاهده کرد، پرسید: این چیست؟ گفت: نخ رقی(که مردم آن‌را تبرک می‌دانند ولی در واقع آن طلسم است) است که مرا از تب... نگه می‌دارد، عبدالله آن را گرفته و پرت کرد وگفت خانواده عبدالله نیازی به شرک ندارد. از رسول خدا(صلی اللّه علیه وسلم) شنیدم که می‌گفت: دعا وطلسم و افسون و شرک هستند، همسرش گفت: چشمانم پرش داشت و من به فلان یهودی مراجعه کردم وقتی برایم دعا نوشت آرام

گرفتم.عبدالله گفت این عمل شیطان است که وقتی دعا نوشته شـود از آن دست برداشته چنانکه رسول خدا(صلی اللّه علیه وسلم) فرمـوده در این گونه موارد کافی است بگویی: (أذهب البأس رب النـاس، وأشـف أنت الشافی لا شفاءإلاشفاؤکَ شفاءً لا یغادر سقماً)ای پروردگار مـردم بدی رابردار وشفا بده، توشفا دهنده ای،شفایی غیراز شفای تـو وجـود ندارد، شفیی(شفا دهنده ای) که مریض را ترک نمی‌کند. [۱]

راه‌های مشروع پرهیز از سحر ساحران

بهترین راه چاره آن است که فرد قبل از واقع شدن و مبـتلا شـدن بـه سحر از آن پرهیز نماید، زیرا پیشگیری بهتر از درمان است.

ساحر، آدمی گمـراه و شـیفته بـدی و فسـاد اسـت و بـرای محقـق ساختن اهداف فاسد خـود از شـیطان یـاری مـی‌جویـد. قـرآن بـه مـا می‌آموزد که چگونـه انسـان مسـلمان خـود را از شـیطان و یـاران و پیروان او در امان نگاه می‌دارد. برخی از این راه‌ها عبارتند از:

– تطهیر قلب از اخلاق و اوصاف مـذموم و نکوهیـده بـه‌وسـیله‌ی عقیده‌ی درست واخلاق نیکو. چـرا کـه قلـب مرکـز اصـلی عواطـف

۱. حقیقت توحید قرضاوی۱/۵۲

واحساسات می‌باشد. قلب انسان مهمترین پایگاه ومقر اصلی ارتباط با خداوند است.

این کانون ظریف اگرقابلیت اصلی خودرا حفظ کرده باشد محل تابش وتلألو و بسان مشکاتی محل تجلی انوار الهی است. ناگفته نماند که دو نیروی مخالف وقتی با هم در نبرد باشند برای غلبه برهم ابتدا در فکر تسخیر مهمترین و اصلی ترین پایگاه می‌باشند. و با تصرف آن تمامی قوای دیگر به تصرف او در می‌آیند. دل هم از این رو مرکز اصلی ومهم بشمار می‌رود و پایگاه اصلی ارتباط انسان با خداوند می‌باشد. اگر این قلب به وسیله رعایت اوامر و نواهی که خداونددستور داده باهمان صفا و طراوت منورش باقی بماند قطعا نیروی اغیار نمی‌توانند در آن لانه بگیرند.اما اگر این قلب لطیف با عدم انجام واجبات و اتیان محرمات نورانیت خود را به تیرگی مبدل سازد جایگاه دیو و شیاطین، مصدر اخلاق مذموم و نکوهیده و در نتیجه امراض و بیماری رابه تبع خود خواهد داشت. بنابرین شیاطین در نزدیکترین مقر آدمی مستقر شده وتمام امیال و احوال او رادر تصرف خواهند گرفت. چرا که دیو و فرشته در یک مکان نمی‌توانند جمع شوند. و وقتی قلب انسان دچار مرض شد سایر اعضا را هم در

بر میگیرد. همان گونه که در این حدیث پیامبر(ص) آمده است:«ان فی الجسد مضغه اذاصلحت صلح لها سائر الجسدواذا ا فسد فسد لها سائر الجسد الا وهی القلب»[۱]

در بدن تکه گوشتی است که اگرسالم باشد سایراعضا سالم اند واگربیمار شودسایر اعضا بیمارمی شوندوآن تکه گوشت قلب است.

دل با یاد وذکر مستمر خداوند جلا پیدا می‌کند و از ورود اغیار و در نتیجه ابتلا به امراض جلوگیری می‌کند.با دل کندن از تعلقات کانون احساسات متوجه یک هدف و نظر می‌شود. و در نتیجه غفلت

دامنگیر آن نمی‌شود و دشمن او را غافلگیر نمی‌سازد. در حدیثی از پیامبر (ص) آمده است: «عبد الله بن عیاش بن أبی ربیعة انه بلغه عن معاذ بن جبل انه قال قال رسول الله صلى الله علیه وسلم ما عمل آدمی عملا قط أنجى له من عذاب الله من ذکر الله وقال معاذ قال رسول الله صلى الله علیه وسلم الا أخبرکم بخیر أعمالکم وأزکاها عند ملیککم وأرفعها فی درجاتکم وخیر لکم من تعاطی الذهب والفضة و من ان تلقوا عدوکم غدا فتضربوا أعناقهم ویضربوا أعناقکم قالوا بلی

۱. مسند احمد حنبل ج۳ص۱۹۸حدیث ۱۳۷۱ – مسند الشهاب ج۲ص۶۳حدیث۸۸۷– المعجم الکبیر ج۱۰/۲۷ ح۵۵۳

یا رسول الله قال ذکر الله عز وجل»[1] معاذ بن جبـل از پیمبـر(ص) نقـل می کند که فرمودند: هیچ عمل انسان مثل ذکر خداوند او را از عـذاب خداوند نجات نمی‌دهد.و همچنین فرمودند آیـا شـما را بـه بهتـرین و پاک ترین اعمالتان نـزد خداونـدتان کـه موجـب رفعـت درجـه شـما می‌شود واز بخشیدن طلا ونقـره و در رویاروشـدن بـا دشـمنتان کـه گردن آنها را بزنید وآنها گردن شما را بزنند بهتر باشد، گفتند بلـی یـا رسول‌الله، فرمود ذکر خداوند.

– پناه بردن به خداوند. قرآن در موارد متعدد ما را به پناه بـردن بـه خدا (استعاذه) رهنمون شده است. خداوند می‌فرماید: «وَإِمَّـا يَنْزَغَنَّـكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (اعراف: ۲۰۰) «و اگـر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسید به خدا پناه ببر» و مـی‌فرمایـد: وَقُـلْ رَبِّ أَعُـوذُ بِـكَ مِـنْ هَمَـزَاتِ الشَّـيَاطِينِ (۹۷) وَأَعُـوذُ بِـكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُـرُونِ (۹۸) (المؤمنـون) و بگـو پروردگـارا خویشـتن را از وسوسه‌های اهریمنان در پناه تـو مـی‌دارم و خویشـتن را در پنـاه تـو می‌دارم از اینکه با من گرد آیند».

---

۱. مسند احمد ج۵، ص۲۳۹، حدیث ۲۲۱۳۲

شیطان پرچمدار هر شر وفسادی است و همواره نیروهای فـراوانش را به تکریم وعده می‌دهد در صـورتی‌کـه در ماموریتشـان در گمـراه کردن انسان‌ها موفق شوند. امام مسلم از جـابر روایـت مـی‌کنـد کـه شیطان عرش خود را بر آب قرار داده است و پیش قراولانش را بـرای ایجاد فتنه می‌فرستد و نزدیک‌ترین آنها کسی است کـه بـزرگ‌تـرین فتنه ایجاد کند. یکی از آنها می‌آید و می‌گویـد چنـی و چنـان کـردم. می‌گوید چه‌کردی؟ می‌گویـد اورا رهـا نکـردم تـا از زنـش جـدایش نکردم. آنگاه شیطان به او می‌گوید ؛ بله تو شایسته هستی.[۱]

ابن حبان از ابوموسی روایـت مـی‌کنـد کـه پیـامبر(ص) فرمودنـد: وقتی صبح می‌شود شیطان ونیروهایش در زمین پراکنده مـی‌شـوند و می‌گوید هرکس امروز مؤمنی را گمراه کنـد تـاج کرامـت بـر سـر او می‌گزارم؛ آنگاه یکی از نیروهایش می‌گوید به چنان کردم تا زنش را طلاق داد. شیطان می‌شـود کـه دوبـاره زن بگیرد..دیگـری مـی‌گویـد کاری کردم تا والدینش را اذیت کند؛ مـی‌گویـد امیـد آن هسـت کـه دوباره با آنها نیکوکاری کند. دیگری می‌گوید کاری کردم که شـرک

---

۱. صحیح مسلم، ج۴، ص۲۱۶۷، حدیث۲۸۱۳؛ مسند احمد، ج۳، ص۳۱۵، حدیث۱۴۴۱۷

بورزد؛ آنگاه می‌گوید تو کار بزرگی کرده‌ای. دیگری می‌گوید کاری کردم که زنا کند. سپس شیطان به او می‌گوید کار تو بزرگ‌تر است. و سپس دیگری می‌آید و می‌گوید کاری کردم تا مرتکب قتل شد؛ شیطان به او می‌گوید کار تو بزرگ‌تراست و او را تاج افتخار می‌دهد.[1]

و بهترین وسیله پناه بردن به خدا خواندن معوذتین یعنی: دو سوره(الفلق و الناس)، همچنان‌که ابی سعید از پیامبر(ص) نقل می‌کند که پیامبر(ص) تا وقتی معوذتین(دوسوره ناس وفلق) نازل نشده بود هموار از چشم جنی خود را تعویذ می‌کرد؛ هنگامی که معوذتین(دوسوره ناس وفلق) نازل شد دیگر به‌وسیله‌ی آن‌دو خود را تعویذ می‌کرد و غیر از آن‌را رها کرد.[2]

– قرآن خواندن و دعا کردن فراوان؛ قرآن مجید همان‌گونه که در آن تصریح شده است؛ شفای هر دردی می‌باشد: « وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ

---

۱. صحیح ابن حبان، ج۱۴، ص۶۹، حدیث۶۱۸۹

۲. سنن نسایی، ج۸،ص۲۷۱، حدیث ۵۴۹۴– سنن ترمذی، ج۴، ص۳۹۵، حدیث۲۰۵۸– سنن ابن ماجه، ج۲، ص۱۱۶۱، حدیث۳۵۱۱. نص حدیث: أخبرنا هلال بن العلاء قال حدثنا سعید بن سلیمان قال حدثنا عباد عن الجریری عن أبی نضرة عن أبی سعید قال کان رسول الله یتعوذ من عین الجان وعین الإنس فلما نزلت المعوذتان أخذ بهما وترک ما سوی ذلک

مَاهُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِيْنَ» (الإسراء:۸۲) ما آیـاتی از قـرآن را فـرو می‌فرستیم که مایه بهبودی (دل‌ها از بیماری‌های نادانی و گمراهـی، و پـاک سـازی درون‌هـا از کثافـات هـوی و هـوس و تنـگ چشـمی و آزمندی و تباهی) و رحمت مؤمنان است، ولی بر ستمگران (کـافر، بـه سبب ستیز با نور حق و داشتن روح طغیان) جز زیان نمی‌افزاید.

ابن قیم دعاهای قرآنی و مأثور را داروهای الهی نامگذاری کـرده و آنها را مؤثرترین راه برای پرهیز از سحر و دور کردن شـر سـاحران می‌داند. او در این مـورد چنـین مـی‌گویـد: «ازسـودمندترین راه‌هـای درمان سحر استفاده از داروهای الهی است و در حقیقت داروی اصـلی سحر همین است. زیرا سحر و جادو از تاثیرات روح‌های پلید و پسـت ناشی می‌شود و طبیعتاً آن را باید با چیزی درمان کـرد کـه در مقابـل این روح‌ها مقاومت و پیکار نماید یعنی اذکار و آیات و دعاهایی کـه سحر و تاثیر آن را باطل می‌سازد.

این دعاها هر چه نیرومندتر باشند، سحر را بهتـر مـی‌گشـایند، ایـن کار مانند روبرو شدن دو لشکر است که هر کدام اسـلحه و تجهیـزات مخصوص به خود را دارد، و هر لشکری که قوی‌تر و نیرومندتر باشـد

پیروز میدان است.در حدیثی از پیامبر (ص) آمـده اسـت:« ألا أدلکـم علی ما ینجیکم من عدوکم ویدر لکم أرزاقکم تدعون الله فـی لـیلکم ونهارکم فإن الـدعاء سـلاح المـؤمن»[1] آیـا شـما را بـه آنچـه کـه از دشمنتان نجات می‌دهد آگـاه سـازم، شـب وروز خـدایتان را بخوانیـد زیرا که دعا اسلحه مؤمن است.

او همچنین می‌گوید اگر دل انسان لبریز از یاد خدا باشـد و فـرد در کنار آن، دعاها و اورادی را بخواند که منافـاتی بـا یـاد خـدا نداشـته باشـد و قلـب و زبـان در آن مطـابق و همـراه هـم باشـند، خـود ایـن بزرگ‌ترین و بهترین وسیله برای دور ساختن سحر از آدمـی اسـت، و به هنگام مبتلا شدن به جادو نیز همین بهترین درمان است، زیرا سـحر ساحران فقط در زنان و کودکان و نادانان و مردمان ساده لـوح بیابـان و کسانی که از دین و توکل و توحید بهره کافی ندارند و از دعاهـای الهی و ماثور نبوی محرومنـد کـارگر مـی‌شـود و خلاصـه جـادو در دل‌های ضعیف و منفعل و متمایل به پستی‌ها اثر می‌کند.[2]

گفته‌اند: شخص جادو شده خود نیـز در رسـاندن ضـرر بـه خـویش

---

۱. مسند ابی یعلی، ج۳، ص۳۴۶، حدیث۱۸۱۲

۲. ابن قیم الجوزیه، زاد المعاد فی هدی خیر العباد، ۱۰۵/۳

کمک می‌کند، زیرا در غالب اوقات دل او متوجه چیزی است و آن چیز به سبب میل و التفاتی که در دل اوست بر قلب مسلط می‌شود. روح‌های پلید هم به محض آنکه چنان قلب هایی را مشاهده کردند و دانستند که در آن چیزی است که با آنها [روح‌های پلید] تناسب دارد، و از سویی هیچ قدرت و نیروی الهی هم در آن دل‌ها نیست و ساز و برگ مبارزه با آنها را ندارند، زمینه را مناسب می‌بینند و بر آن مسلط می‌شوند و ممکن است با جادو و یا چیزی شبیه جادو در آن تاثیر نمایند.

راه‌های مشروع از بین بردن سحر پس از وقوع

۱. دعاها و تعویذها

دعاها از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین اسبابی هستند که سحر را پس از وقوع از میان می‌برند. ابن حزم می‌گوید: «ما کسی را که بر دمل حادّ و نیرومندی در همان اوان پیدایش، دعا و تعویذ می‌خواند آزمودیم و مشاهده کردیم که آن دُمل از روز اول شروع به فروکش کردن می‌کند و در روز سوم به تمامی می‌خشکد و سپس مانند پوست زخمی کنده می‌شود. ما از این نمونه‌ها بسیار آزموده‌ایم. نمونه دیگر

زنی بود که بر یکی از دو دُمل سر برآورده بر روی بدن شخصی دعـا و تعویذ خواند و دیگری را رها ساخت، اولی خشـکید امّـا دومـی بـه تدریج رشد کرد و آن شـخص را بـه شـدت آزرد. همچنـین مشـاهده کرده‌ایم که کسی بر ورم مشهور (خنازیر) دعا می‌خوانـد و در نتیجـه آن قسمت‌های باز (خنازیر) پیوند خورده و قسمت‌های بسته فـروکش کرده و بیماری علاج یافته است»[1].

در حـدیثی از پیـامبر(ص) آمـده اسـت کـه فرمودنـد:« لا تجعلـوا بیوتکم مقابر إن الشیطان ینفر من البیت الذی تقرأ فیه سورة البقـرة ».[2] خانه هایتان را به قبرستان تبدیل نکنید، چراکه شیطان از خانه‌های کـه در آن سوره بقره خوانده شود فرار می‌کند. همچنین بـا خوانـدن سـایر اذکار و اوراد وارد شده در قرآن و سنت مانند خواندن آیةالکرسـی و دو آیه آخر سوره بقره به هنگام خوابیدن شیطان را فراری مـی‌دهـد. و هرکس صدبار این ذکر «لااله الاالله وحده لاشـریک لـه لـه الملـک و هو علی کل شئ قدیر» را بخواند در آن روز برایش سـپری در برابـر

---

۱. الفصل فی الملل و النحل، ۴/۲.

۲. صحیح مسلم، ج۱، ص۵۳۹، حدیث ۷۸۰.

شیطان می‌شود[1].

در صحیح مسلم از عوف بن مالک أشجعی نقل شده است که گفت: «ما در دوران جاهلیت از این دعاها و تعویذها می‌خواندیم، [پس از اسلام] از رسول خدا(ص) پرسیدم: نظر شما در مورد آن چیست؟ ایشان فرمودند: دعاهای خود را بر من عرضه دارید، اگر شرک در آن نباشد اشکالی ندارد»[2].

نیز در صحیح مسلم از جابر روایت شده که گفت: «پیامبر خدا (ص) مردم را از خواندن دعا و تعویذ نهی کرد، تا آنکه آل عمرو بن حزم نزد رسول خدا(ص) آمدند و گفتند: ای رسول خدا ما دعاها و تعویذهایی داشتیم که به هنگام نیش زدن عقرب از آن بهره می‌گرفتیم و شما ما را از دعاها و تعویذ نهی می‌کنید، جابر می‌گوید: آنها دعاهای خود را بر پیامبر عرضه داشتند و پیامبر فرمودند: اشکالی در آن نمی‌بینم، هر که می‌تواند به برادر خود یاری برساند، آن کار را بکند»[3].

---

۱. صحیح بخاری، ج۳، ص۱۱۹۹، حدیث۳۱۱۹، فتح الباری، ۳۳۸/۶ و مسلم ۲۰۷۱/۴ حدیث شماره ۲۶۹۱.

۲. صحیح مسلم ، ج۴، ص۱۷۲۷، حدیث ۲۲۰۰.

۳. صحیح مسلم ، ج۴، ص۱۷۲۷، حدیث۲۱۹۹.

جابر از پیامبر(ص) روایت می‌کند که آن حضرت در مورد رقیه اجازه داده است.[1]

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِیَ الله عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ – صلی الله علیه وسلم –:«عُرِضَتْ عَلَیَّ الأُمَمُ، فَجَعَلَ النَّبِیُّ وَالنَّبِیَّانِ یَمُرُّونَ مَعَهُمُ الرَّهْطُ، وَالنَّبِیُّ لَیْسَ مَعَهُ أَحَدٌ، حَتَّی رُفِعَ لِی سَوَادٌ عَظِیمٌ، قُلْتُ: مَا هَذَا؟ أُمَّتِی هَذِهِ؟ قِیلَ: بَلْ هَذَا مُوسَی وَقَوْمُهُ. قِیلَ: انْظُرْ إِلَی الأُفُقِ، فَإِذَا سَوَادٌ یَمْلأُ الأُفُقَ، ثُمَّ قِیلَ لِی: انْظُرْها هُنَا وَهَا هُنَا فِی آفَاقِ السَّمَاءِ، فَإِذَا سَوَادٌ قَدْ مَلأَ الأُفُقَ، قِیلَ: هَذِهِ أُمَّتُکَ، وَیَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ هَؤُلاءِ سَبْعُونَ أَلْفًا بِغَیْرِ حِسَابٍ». ثُمَّ دَخَلَ وَلَمْ یُبَیِّنْ لَهُمْ، فَأَفَاضَ الْقَوْمُ، وَقَالُوا: نَحْنُ الَّذِینَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاتَّبَعْنَا رَسُولَهُ، فَنَحْنُ هُمْ، أَوْ أَوْلادُنَا الَّذِینَ وُلِدُوا فِی الإِسْلامِ، فَإِنَّا وُلِدْنَا فِی الْجَاهِلِیَّةِ، فَبَلَغَ النَّبِیَّ – صلی الله علیه وسلم – فَخَرَجَ، فَقَالَ: «هُمُ الَّذِینَ لا یَسْتَرْقُونَ، وَلا یَتَطَیَّرُونَ، وَلا یَکْتَوُونَ، وَعَلَی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ». فَقَالَ عُکَاشَةُ بْنُ مِحْصَنٍ: أَمِنْهُمْ أَنَا یَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ:

---

۱. مسند احمد ، ج۳ص۳۳۳حدیث۱۴۶۱۳ –صحیح مسلم ، ج ۴ص۱۷۲۶، حدیث ۲۱۹۸. نص حدیث: حدثنی عقبة بن مکرم العمی حدثنا أبو عاصم عن بن جریج قال وأخبرنی أبو الزبیر أنه سمع جابر بن عبد الله یقول رخص النبی صلی الله علیه وسلم لآل حزم فی رقیة الحیة وقال لأسماء بنت عمیس مالی أری أجسام بنی أخی ضارعة تصیبهم الحاجة قالت لا ولکن العین تسرع إلیه قال أرقیهم قالت فعرضت علیه فقال أرقیهم.

«نَعَمْ». فَقَامَ آخَرُ فَقَالَ: أَمِنْهُمْ أَنَا؟ قَالَ: «سَبَقَکَ بِهَا عُکَاشَةُ»[۱].

یعنی: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله – صلی الله علیه وسلم – فرمود: «امت‌ها به من عرضه شدند. یک یا دو پیامبر گذشتند و گروهی همراه هر کدام از آنها بود. و پیامبری از آنجا گذشت که هیچ کس همراهش نبود تا اینکه گروه بزرگی به من عرضه گردید. پرسیدم: اینها کیستند؟ امت من هستند؟ گفتند: اینها موسی و قومش هستند. به افق نگاه کن. ناگهان دیدم که سیاهی بزرگی افق را فرا گرفته است. سپس به کناره‌های آسمان اشاره کردند و به من گفتند: این طرف وآن طرف را نگاه کن. دیدم که سیاهی بزرگی، سراسر افق را فرا گرفته است. گفتند: این‌ها امت تو است که هفتاد هزار نفر از آنان بدون محاسبه، وارد بهشت می‌شوند». سپس رسول اکرم – صلی الله علیه وسلم – به خانه اش رفت بدون اینکه در این مورد به آنها توضیحی بدهد. آنگاه مردم با یکدیگر به گفتگو پرداختند و گفتند: ما کسانی هستیم که به خدا ایمان آوردیم و از پیامبرش اطاعت کردیم. پس ما بدون محاسبه وارد بهشت

---

۱. صحیح بخاری، ج۵، ص۲۳۹۶، حدیث۶۱۷۵.

می‌شویم. یا اینکه آنها فرزندان ما هستند که در دوران اسلام، متولد شده‌اند. زیرا ما در دوران جاهلیت به دنیا آمده ایم. سرانجام، بگو مگوی مردم در این زمینه، به اطلاع نبی اکرم - صلی الله علیه وسلم - رسید. رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - بیرون آمد و فرمود: «آنها کسانی هستند که تعویذ (دم) نمی‌خواهند، فال نمی‌گیرند، داغ نمی‌کنند و به پروردگارشان، توکل می‌نمایند». عکاشه بن مِحصن گفت: ای رسول خدا! آیا من از آنان خواهم بود؟ فرمود: «بلی». مردی دیگر برخاست وگفت:آیا من هم از آنها خواهم بود؟ فرمود: «در این باره، عکاشه از تو سبقت گرفت».

امام مسلم در صحیح خود آورده است که پیامبر(ص) فرمودند: هرکس به جای برود واین دعا رابخواند« أعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق» تا زمانی که در آنجا قرار دارد هیچ چیزی به او ضررنمی رساند.[1] همچنین این دعا «أعوذ بکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر من شر ما ینزل من السماء وما یعرج فیها ومن شر ما ذرأ فی الأرض وما یخرج منها ومن شر فتن اللیل وفتن النهار

۱. صحیح مسلم، ج۴، ص۲۰۸۱، حدیث۲۷۰۸

ومن شر طوارق الليل والنهار إلا طارقا يطرق بخير يا رحمان»[1]

همچنین آورده‌اند که پیامبر (ص) برای حضرت حسن و حسین آنها را از شر شیطان به خدا می‌سپرد و در مورد آنها چنین دعا می‌کرد: «اعيذكما بكلمات الله التامة من كل شيطان وهامة ومن كل عين»[2]

پناه می‌برم به کلمات تامه خداوند برایتان از هر شیطان و جنبنده سمی و خطرناکی (مانند عقرب و مار و...) و از هر چشم بدی که آدم را فرا گیرد.

گفتن «بسم الله»

امام بخاری در صحیح خود آورده است که پیامبر(ص) فرمودند: هرکس هنگام هم بستر شدن با همسرش این دعا را بخوان« باسم الله اللهم جنبنا الشيطان وجنب الشيطان ما رزقتنا» یعنی خداوندا ما را از شیطان دور ساز و شیطان را به آنچه به ما روزی می‌دهی دور ساز.اگر برای آنها در آن معاشرت فرزندی مقدر شود شیطان هرگز نمی‌تواند به او آسیبی برساند. [3]

---

۱. المعجم الكبير، ج۴، ص۱۱۵، حدیث۳۸۳۸.
۲. صحیح ابن حبان، ۲۹۱/۳، حدیث۱۰۱۲- صحیح بخاری، حدیث۳۱۹۱.
۳. صحیح بخاری، ج۵، ص۲۳۴۷، حدیث۶۰۲۵.

همچنین در این حدیث از پیامبر(ص) آمده است که هـرکس در هـر صبح وشب این دعا را سه بار بخوانـد « بسـم الله الـذی لا یضـر مـع اسمه شیء فی الأرض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم » هیچ چیـزی نمی‌تواند به اوآسیبی برساند.[۱]

خواندن قل هو الله أحد و معوذتین در صبحگاه و شامگاه

ترمذی در سنن خـود از معـاذ بـن عبـدالله بـن خبیـب و او از پـدرش روایت کرده که گفـت: «در یـک شـب بـارانی و بسـیار تاریـک در جستجوی رسول خدا(ص) خارج شدیم تا برایمان نماز بخواند، عبـدالله بن خبیب می‌گوید: من پیامبر را یافتم و او به مـن فرمـود: بگـو، مـن چیزی نگفتم. دوباره فرمود: بگو، من باز چیزی نگفتم؛ باز هـم فرمـود: بگو، عرض کردم چه بگویم؟ فرمود: (قـل هـوالله احـد) و معـوذتین را شامگاه و صبحگاه سه مرتبه بخوان که تـو را از همـه چیـز بـی نیـاز می‌کند»[۲]. کسی که شـبانه روز بـر خوانـدن آن دو سـوره مـداومت داشته باشد به اذن خداوند هیچ سحری به او زیان نمـی‌رسـاند، و اگـر

---

۱. سنن ترمذی، ج۵، ص۴۶۵، حدیث۳۳۸۸؛ صحیح ابن حبان، ج۳، ص۱۴۴، حدیث ۸۶۲؛ سنن ابی داود، ج۴، ص۳۲۳، حدیث۵۰۸۸.

۲. سنن ترمذی، ۵۶۸/۵.

شخص جادو شده آن سوره‌ها را بخواند ان شاء الله اثرآن سحراز بین خواهد رفت.

خواندن سوره بقره

در صحیح مسلم از أبوهریره روایت شده که پیامبر(ص) فرمودند: «لاتجلعوا بیوتکم مقابر، إنّ الشیطان ینفر من البیت الذی تقرأ فیه سوره بقره»[1] «خانه‌های خود را به مقبره تبدیل نکنید، همانا شیطان از خانه‌ای که سوره بقره در آن خوانده می‌شود فرار می‌کند».

خواندن آیه الکرسی

هرگاه که به رختخواب رفتی آیه الکرسی بخوان، زیرا این آیه همیشه نگاهبان تو خواهد بود و تا صبح هیچ شیطانی به تو نزدیک نمی‌شود.[2]

عایشه (رضی الله) می‌گوید: «هرگاه رسول خدا(ص) دچار رنج و دردی می‌شد معوذتین را بر خود می‌خواند و [به اطراف خود] می‌دمید، این حدیث را مالک در مؤطأ روایت کرده، و در صحیح

---

۱. صحیح مسلم، ۵۳۹/۱ ، حدیث ۷۸۰.

۲. صحیح بخاری، ج۳، ص۱۱۹۴، حدیث۳۱۰۱.

بخاری و صحیح مسلم نیز از طریق او آمده است.

از کلام اهل علم می‌توان چنین برداشت نمود که دعاها و تعویذها اگر دارای سه شرط زیر باشند مشروع و جایز هستند:

۱- درآن کلمات شرک آلوده وگناه وجود نداشته باشد.

۲- به زبان عربی و ویا زبانی که قابل فهم باشد.

۳- نباید چنان پنداشت که این دعاها ذاتاً مؤثرند.

۲- خارج ساختن جادو و باطل کردن آن.

یکی از راه‌های درمان سحر خارج کردن و باطل نمودن آن است. ابن‌قیم (رحمة‌الله) می‌گوید: «دو شیوه در مورد علاج سحر از پیامبر(ص) روایت شده است، یکی از آن دو که سودمندتر هم میباشد خارج ساختن و باطل نمودن جادو است، در حدیث صحیح آمده است که پیامبر(ص) در این مورد از خدای خویش درخواست کرد، و او به محل پنهان ساختن جادو راهنمایی شد و پیامبر(ص) آن را از چاهی خارج ساخت. جادو به وسیله‌ی شانه و چند تارمو و پوست جوانه خرمایی صورت گرفته بود و چون پیامبر(ص) آنها را خارج ساخت عوارض جادو نیز از میان رفت چنان‌که گویی از بندی رسته است.

این سودمندترین راه درمان شخص جادو شده است و به منزله‌ی خارج کردن ماده پلید و دور ساختن آن از بدن به وسیله‌ی استفراغ می‌باشد»[1].

نوع دوم خالی کردن و خارج ساختن ماده پلید از محلی است که جادو در آن اثر کرده و آن را مبتلا ساخته است. زیرا سحر در تغییر سرشت و جنباندن اخلاط و برهم زدن مزاج مؤثر است؛ اگر اثرات جادو در عضوی ظاهر شد و خارج ساختن ماده پلید از آن عضو امکان داشت، این کار بسیار سودمند است، أبوعبید در کتاب *غریب‌الحدیث* از عبدالرحمن بن أبی لیلی روایت می‌کند که پیامبر(ص) به هنگامی که جادو شده بود به وسیله شاخی از سرِ خود حجامت نمود.[2]

این کار ممکن است برای آدم کم اطلاع عجیب به نظر برسد و آن را مورد اشکال قرا دهد و بگوید: حجامت چه ارتباطی با سحر دارد؟ و این درد را با آن درمان چه کار؟ اگر او می‌دانست که بقراط و ابن‌سینا و دیگران به این امر تصریح کرده‌اند آن را می‌پذیرفت و

---

۱. زاد المعاد فی هدی خیر العباد،۱۲۵/۴.

۲. زاد المعاد فی هدی خیر العباد،۱۲۵/۴؛ عمر سلیمان الأشقر، دنیای سحر وشعبده، ص۲۰۵.

تسلیم می‌شد و می گفت: کسی بــه آن تصــریح نمــوده کــه در علــم و دانش او شک نداریم.

پس بدان که ماده جادویی که پیامبر(ص) به آن مبتلا شد بــه یکــی از نیروهای موجود در سرِ او رسید به گونه‌ای که چنــان مــی‌پنداشــت که کاری را انجام داده در حالی که در واقــع آن کــار را نکــرده بــود. این عارضه بدان سبب است که ســاحر در طبیعــت و مــاده خــونی بــه گونه‌ای تصرف می‌کند که در بطن پیشین مغز افزایش یابــد و موجــب تغییر مزاج و سرشت اصلی شخص شود. این ســحر آمیــزه‌ای اســت از تأثیرات ارواح پلید و منفعل شدن نیروهای طبیعــی در برابــر آن و بــه آن سحر تمرینات (عجین شدت روح پلید با نیروهای بدن) مــی گوینــد که سخت‌تــرین نــوع ســحر اســت، و خصوصــاً بیشــترین ضــرر را بــه عضوی می‌رساند که سحر به آن اصابت کرده است، حجامــت اگــر بــه شکل صحیح و طبق قوانین خاص خود به کارگیری شود ســودمندترین معالجه برای عضو آسیب دیده در نتیجه این جادو است.

۳. به کارگیری داروهای مباح

می‌توان از وقوع جادو پیشگیری کرد، همان‌گونه که با خوردن برخــی

داروها و یا ایجاد جراحاتی کـه پزشـکان و دانشـمندان بـه آن واقفنـد می‌توان آن را درمان نمود. یکی از این راه‌هـا آن اسـت کـه فـرد هـر روز صبح هفت عدد خرمای فشرده را میل نماید. در صحیح بخاری از عـامر بـن سـعد روایـت شـده کـه او از پـدرش روایـت کـرده کـه پیامبر(ص) فرمودند: «من اصطبح کل یوم تمرات عجوه لم یضـره سـم و لاسحر ذلک الیوم الی اللیل»[1] آنکه همـه روزه چنـد عـدد خرمـای فشرده را در زمان صبح بخورد آن روز هیچ سم و جادویی تا به شـب متوجه او نمی‌گردد».

ابن حجر در فتح الباری می‌گوید: «عبدالرزاق از طریق شعبی چنین روایت کرده است: (نشره) عربی کـه بـه آدم ضـرر نرسـاند اشـکالی ندارد و آن به این صورت است کـه شـخص بـه میـان خـار بوتـه‌هـا می‌رود و از چپ و راست خود گیاهان و برگ درختان را بر می‌گیـرد و آن را خرد کرده و می‌کوبد سپس بر آن دعا می‌خواند و بـا آن خـود را غسل می‌دهد. ابن بطال به نقل از کتاب‌های وهـب بـن منبـه چنـین آورده است: شخصی جادو شده هفت برگ از سدر سبز بر مـی‌گیـرد و

۱. صحیح بخاری، ج۵،ص۲۱۷۷، حدیث۵۴۳۵.

آن را میـان دو سـنگ خـرد مـی‌کنـد، سـپس آن را در آب ریختـه و آیةالکرسی و اواخر قرآن (توحید و معـوذتین) را بـر آن مـی‌خوانـد و سه جرعه از آن می‌آشامد و بعد از آن خـود را بـا آن آب مـی‌شـوید، این سبب می‌شود که تمام عوارض جادو از بین بـرود و بـه خصـوص برای کسی که از مقاربت با همسرش بازداشـته شـده (و جـادو شـده) بسـیار مفیـد اسـت». ابـن حجـر در ادامـه مـی‌گویـد: «در کتـاب *الطـب‌النبـوی* جعفـر مسـتغفری چگـونگی نشـره (گشـودن جـادو) را خواندم. او می‌گوید: در نوشته‌های نصوح بن واصل دیدم که حماد بـن شاکر بـه او چنـین آمـوزش داده اسـت: اگـر شخصـی از مقاربـت بـا همسرش ناتوان شد در حالی که می‌توانست کارهای دیگرش را انجام دهد، کومه‌ای از شاخه درختان فراهم آورد و تبـری دو لبـه در داخـل آن قرار دهد، سپس کومه را آتش بزند تـا جـایی کـه تبـر داغ شـود، سپس تبر را از آتش بیرون بیـاورد و بـر آن ادرار کنـد، بـه اذن خـدا علاج پیدا کند او در مورد گشودن جادو مـی‌گویـد: «بـرای گشـودن سحر در موسم بهار گل غارها و باغ‌ها را جمع آوری کند و در ظـرف تمیزی بریزد، سپس آب گوارایی به آن اضافه نماید و آن‌را به آرامـی بجوشاند و بعد از سرد شدن آن را برخود بریزد، بـه اذن خـدا معالجـه

شود»[۱]

- عسل

عسل یکی از داروهای طبیعی است که قرآن وحدیث به شفا دهندگی آن تصریح دارند.« وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ (*)ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»[۲]. «پروردگارت به زنبوران عسل (راه زندگی و طرز معیشت را) الهام کرد (و بدان گونه که تنها خود می‌داند به دلشان انداخت) که از کوهها و درختها و داربست‌هائی که مردمان می‌سازند، خانه هائی برگزینید. سپس (ما به آنها الهام کردیم که) از همه میوه‌ها بخورید و راه‌هائی را بپیمائید که خدا برای شما تعیین کرده است و کاملاً (دقیق و) در اختیارند. از درون زنبور عسل، مایعی بیرون می‌تراود که رنگ‌های مختلفی دارد. در این (مایع رنگارنگ) بهبودی مردمان نهفته است. بی گمان در این (برنامه

---

۱. فتح الباری، ۱۰/۲۳۳.

۲. النحل۶۸-۶۹.

زندگی زنبوران عسل و ارمغانی که آنها به انسان‌ها تقدیم می‌دارند که هم غذا و هم شفا است) نشانه روشنی (از عظمت و قدرت پروردگار) است برای کسانی که (درباره پدیده‌ها) می‌اندیشند (و رازها و رمزهای زندگی آفریدگان از جمله جانوران را پیش چشم می‌دارند».

ابن عباس (رض) از پیامبر(ص) روایت می‌کند که فرمودند: ««الشِّفَاءُ فِي ثَلاثَةٍ: فِي شَرْطَةِ مِحْجَمٍ، أَوْ شَرْبَةِ عَسَلٍ، أَوْ كَيَّةٍ بِنَارٍ، وَأَنَا أَنْهَى أُمَّتِي عَنِ الْكَيِّ».[1]

«شفا در سه چیز است: در نشتر حجام، شربت عسل و داغ با آتش. ولی من امتم را از داغ کردن منع می‌کنم».

ـ همچنین از أَبِي سَعِيدٍ – رضى الله عنه: أَنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ – صلى الله عليه وسلم – فَقَالَ: أَخِي يَشْتَكِي بَطْنَهُ، فَقَالَ: «اسْقِهِ عَسَلاً». ثُمَّ أَتَى الثَّانِيَةَ فَقَالَ: «اسْقِهِ عَسَلاً». ثُمَّ أَتَاهُ الثَّالِثَةَ فَقَالَ: «اسْقِهِ عَسَلاً». ثُمَّ أَتَاهُ فَقَالَ: قَدْ فَعَلْتُ. فَقَالَ: «صَدَقَ اللَّهُ، وَكَذَبَ بَطْنُ أَخِيكَ، اسْقِهِ

---

۱. صحیح بخاری، ج۵، ص۲۱۵۲،حدیث ۵۳۵۶ . نص حدیث:حدثنی حسین حدثنا أحمد بن منیع حدثنا مروان بن شجاع حدثنا سالم الأفطس عن سعید بن جبیر عن بن عباس قال الشفاء فی ثلاثة شربة عسل وشرطة محجم وکیة نار وأنهی أمتی عن الکی.

عَسَلاً». فَسَقَاهُ فَبَرَأَ.[۱]

ابوسعید - رضی الله عنه - می‌گوید: مردی نزد نبی اکرم - صلی الله علیه وسلم - آمد وگفت: برادرم, شکم درد و اسهال است. رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «به او عسل بده». دوباره آمد. باز هم آن حضرت - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «به او عسل بده». برای سومین بار آمد. باز هم رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «به او عسل بده». آن مرد، بار دیگر آمد وگفت: به او عسل دادم (ولی شفا نیافت). پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «خداوند راست گفته وشکم برادرت، دروغ گفته است (صلاحیت خوب شدن ندارد). به او عسل بده». این بار، به او عسل داد و شفا یافت».

- سیاه دانه (شونیز)

عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعَتُ النَّبِيَّ - صلی الله علیه وسلم - يَقُولُ: «إِنَّ هَذِهِ الْحَبَّةَ السَّوْدَاءَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلاَّ مِنَ السَّامِ». قُلْتُ:

۱. صحیح بخاری، ج۵، ص۲۱۵۳، حدیث ۵۳۶۰.

وَمَا السَّامُ؟ قَالَ: «الْمَوْتُ».[۱]

یعنی: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «این سیاه دانه، علاج هر بیماری است بجز سام». پرسیدم: سام چیست؟ فرمود: «مرگ».

سحر به وسیله بکار گرفتن جن

گاهی سحر به وسیله بکار گرفتن اجنه واقع می‌شود. جادوگران آنها را در امور و یا اسباب حرام مانند کشتن کسی و یا مانع شدن کسی از معاشرت جنسی و یا عداوت و دشمنی بین افرادی ویا جلب کسی که همه از سحر است. که به وسیله آنها بعضی از اخبار غیبی که دیده و یا شنیده‌اند می‌آورند. وبه درون بدن انسان نفوذ می‌کنند. همان‌گونه که در حدیث آمده است:« إن الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم من الجسد»[۲] شیطان به درون انسان همانند خون جریان پیدا می‌کند.

---

۱. صحیح بخاری، ج۵، ص۲۱۵۴، حدیث۵۳۶۳.

۲. سنن ترمذی، ج۳، ص۴۷۶، حدیث۱۱۷۲.

- علاج کسی که جن به بدنش وارد شده است.

در صورتی که بتوانـد او را مـورد خطـاب قـرار دهـد وحرمـت آن‌را برایش بیان کند و او را وادار به بیرون رفتن نماید، می‌توانـد بـه ایـن کار اقدام نماید. امام احمد در مسندش آورده است که کودکی دیوانـه را پیش پیامبر(ص) آوردند و او اینگونه فرمودنـد: «اخـرج عـدو الله، اخرج عدو الله » ای دشمن خدا بیرون برو؛ آنگاه کودک سالم شد.[۱]

ابن قیم می‌گوید: دیدم که شیخ من ابن تیمیـه بیمـار صـرعی را بـا این خطاب به هوش آورد.

---

۱. مسند احمد، ج۴، ص،۱۷۱حدیث۱۷۵۸۴؛ نص حدیث: حدثنا عبد الله حدثنی أبی ثنا وکیع ثنا الأعمش عن المنهال بن عمرو عن یعلی بن مرة عن أبیه قال وکیع مرة یعنی الثقفی ولم یقـل مـرة عن أبیه ان امرأة جاءت إلی النبی صلی الله علیه وسلم معها صبی لها به لمم فقال النبی صـلی الله علیه وسلم اخرج عدو الله انا رسول الله قال فبرا فأهدت إلیه کبشین وشیئا من أقط وشیئا من سمن قال فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم خذ الأقط والسمن واحد الکبشین ورد علیها الآخر.

فصل دوم

رفع چشم و حسد

چشم و حسد

وجود چشم زخم (چشم حسد) امر مسلم و ثابتی بوده و کتاب و سنت هم مؤید آن است. قال تعالی:«وإن یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر»(القلم/۱۳)،مفسرین در تفسیر این آیه آورده اند، که کفار قریش می‌خواستند پیامبر را مورد چشم حسادت خود قرار دهند وخداوند متعال او را از آن مصون داشت. در میان آنها افرادی بوده‌اند که به چشم حسادت مشهور بوده و هرگاه گاو یا شتری فربه از جلوی دید آنها می‌گذشت آن‌را چشم می‌زدند و فوراً به زمین می‌افتاد و به هلاکت می‌رسید.آورده‌اند که شخصی به این چشم بد در بین عرب‌ها مشهور بود و دو سه روز از خوردن امساک می‌کرد آنگاه به شتر و یا گوسفندی نگاه می‌کرد و می‌گفت امروز گوسفند یا شتری به خوبی این را ندیده‌ام، چیزی طول نمی‌کشید که به زمین می‌افتادند و به هلاکت می‌رسیدند.[1]

همچنین در روایتی از جابربن‌عبدالله آمده است:«إن العین لتدخل

۱. القرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج۱۸، ص۲۵۵.

الرجل القبر، وتدخل الجمل القدر»[۱] چشـم حسـادت انسـان را بـه قبـر می‌برد و قدر شتر را به دیگ مـی‌انـدازد.آلبانی سـند ایـن حـدیث را حسن دانسته است.[۲]

همچنین این حدیث: «جُلُّ مَن یَمُوتُ مِن أُمَّتِی بَعدَ قَضَـاءِ اللهِ وَکِتَابِـهِ وَ قَدرِهِ بِالأنفُس»[۳] بعد از قضا و قدر الهی اکثر امـت مـن بـه وسـیله چشم حسادت از بین می‌روند.

ابن عباس، از پیامبر (ص) روایت کرده است: «العین حق ولـو کـان شئ سابق القدر سبقته العـین، وإذا استغسـلتم فاغسـلوا»[۴] چشـم حـق است واگرچیزی برقدر سبقت می‌جست چشم (حسد)بود،وقتی که خود را غسل می‌دهید چشم خود را هم غسل دهید».

هم چنین این حدیث پیامبر(ص) که می‌فرماید:« الْعَـیْنُ حَـقٌّ. وَنَهَـی عَنِ الْوَشْمِ»[۵] چشم بد حقیقت دارد واز خالکوبی نهی فرمود. اهل سـنت

۱. مسند الشهاب ۱۴۲/۲، حدیث ۱۰۵۷.
۲. طارق الطواری، الرقی والطب، ص ۱۰.
۳. مسند الطیالسی،ج۱ص۲۴۲، حدیث ۱۷۶۰.
۴. صحیح مسلم، ج۴، ص، ۱۷۱۹حدیث۲۱۸۸؛ صحیح ابن حبان، ص۱۳،ص۴۷۳، حدیث۶۱۰۷؛ سنن ترمذی، ج۴، ص۳۹۸، حدیث۲۰۶۲.
۵. صحیح بخاری، ج۵، ص۲۱۶۷، حدیث۵۴۰۸.

و جماعت معتقد به تاثیر چشم بد در جان و مال و حیوان و مانند آنها می‌باشند و جز گروهی مبتدع همه آن را قبول دارند.[۱]

استرقاء ازعین (چشم بند)

استرقا از چشم بد جایز است. احادیثی از پیامبر عظیم الشأن روایت شده است که در آن توصیه به استرقا ازچشم بد سفارش نموده است.

از ام المؤمنین عایشه (رضی الله) روایت شده:

«کان رسول الله (ص) یأمرنی ان استرقی من العین»[۲] یعنی پیامبر (ص) به او سفارش می‌کرد که خود را به وسیله‌ی رقیه (ادعیه شرعی) از چشم حسد نگه دارد.

ام سلمه رضی الله عنها می‌گوید: نبی اکرم – صلی الله علیه وسلم – در خانه اش کنیزی را دید که رنگ اش پریده بود. فرمود: «برای او رقیه چشم زخم تهیه کنید. زیرا دچار چشم زخم شده است»[۳].

---

۱. عمدة القاری ۱۰ / ۱۸۹، و نیل الأوطار، ۸ / ۲۱۶- مواهب الجلیل(۱/۳۷) و شرح مختصر خلیل (۱/۳۹)المازری.

۲. صحیح بخاری، ج۵، ص۲۱۶۷، حدیث۵۴۰۶؛ صحیح مسلم، ج۴، ص۱۷۲۵، حدیث۲۱۹۵.

۳. صحیح مسلم، ج۴، ص۱۷۲۶، حدیث۲۱۹۷؛ صحیح بخاری، ج۵، ص۲۱۶۷، حدیث۵۴۰۷. نص حدیث: وعن ام سلمة: ان رسول الله (ص) قال لجاریة فی بیت ام سلمة رآی بوجهها سفعة، فقال: "لها نظرة، فاسترقوا لها" یعنی بوجهها صفرة.

ترمذی از حدیث اسماء بنت عمیس (رض) روایت می‌کند که به پیامبر(ص) گفت یا رسول الله پسر جعفر چشم زود در اواثر می‌کند آیا جایز است که برایشان رقیه بسازیم فرمود بله.[۱]

همچنین جابر روایت می‌کند که پیامبر(ص) به اسماء بنت عمیس فرمود چرا بدن فرزندان برادرم ضعیف می‌بینم؟آیا مشکلی برایشان پیش آمده است؟گفت نه. ولی دچار چشم بد شده‌اند.آنگاه فرمود برای آنها استرقاء کنید[۲].

و همچنین حدیث ابی سعید خدری که روایت می‌کند جمعی از یاران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در سفری به قبیله‌ای گذشتند و اهل قبیله آنها را میهمان نکردند و گفتند: آیا در میان شما راقی هست رقیه‌ای بنویسید که رئیس قبیله را حشره‌ای گزیده است؟ مردی گفت: آری، آنها گفتند پس بیایید گفیم شما ما را مهمانی

---

۱. سنن ترمذی ۴ / ۳۹۵ نص حدیث: رَوَى التِّرْمِذِيُّ مِنْ حَدِيثِ أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُول اللَّهِ: إِنَّ وَلَدَ جَعْفَر تَسْرُعُ إِلَيْهِمُ الْعَيْنُ، أَوَنَسْتَرْقِي لَهُمْ ؟ قَال: نَعَمْ.

۲. صحیح مسلم، ج۴، ص۱۷۲۶، حدیث۲۱۹۸؛ نص حدیث: حدثنی عقبة بن مكرم العمى حدثنا أبو عاصم عن بن جريج قال وأخبرنى أبو الزبير أنه سمع جابر بن عبد الله يقول رخص النبى صلى الله عليه وسلم لآل حزم فى رقية الحية وقال لأسماء بنت عميس مالى أرى أجسام بنى أخى ضارعة تصيبهم الحاجة قالت لا ولكن العين تسرع إليه قال أرقيهم قالت فعرضت عليه فقال .أرقيهم

نکردید تا اجرتی به ما ندهید نمی‌آییم. و لذا آنها راضی شدند سی گوسفند را به آنها بدهند، آنگاه رفتم و سوره فاتحه را خواندم و جایی که گزیده شده بود مسح نمودم وخوب شد و آنها گوسفند را به ما دادند. وقتی که به مدینه برگشتیم قضیه را برای پیامبر(ص)گفتیم و فرمود چگونه دانستی که در سوره فاتحه رقیه هست.[۱]

برخی از علایم چشم زخم

شخصی که دچار چشم زخم شده است ممکن است علایم چشم‌زدگی در او به صورت های زیر نمایان شود:

- ممکن است به سبب چشم زخم عرصه او تنگ شود و احساس غم واندوه نماید.

- شخص چشم‌زده ممکن است به انزوا و گوشه‌گیری روی آورد و افسردگی بگیرد.

---

۱. سنن کبری ، ج ۶، ص۲۵۴، حدیث ۱۰۸۶۶؛ نص حدیث:أخبرنا أحمد بن سليمان قال حدثنا يعلى قال حدثنا الأعمش عن جعفر بن إياس عن أبى نضرة عن أبى سعيد قال بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاثين رجلا فنزلنا بقوم ليلا فأبوا أن يضيفونا فنزلنا ناحية فلدغ سيدهم فأتونا فقالوا فيكم أحد يرقى قلنا نعم قالوا فانطلق قلنا لا إلا أن تجعلوا لنا جعلا أبيتم أن تضيفونا فجعلوا لنا ثلاثين شاة فانطلقت معهم فجعلت أقرأ فاتحة الكتاب وأمسح المكان الذى لدغ حتى برأ فأعطونا الغنم فقلت والله لا نأكلها ما أدرى ما الرقى ولا أحسن الرقى.

- شخص چشم زده ممکن است دچار ضعف حافظه شود. و حافظه و هوش قوی او دچار اختلال و ضعف شود.

- احساس ناآرامی وآشفتگی خاطر بطور مستمر.

- زیاد شدن اختلافات بدون جهت خانوادگی.

- احساس خوف و دلهره همیشگی و رنگ پریدگی.

- تنفر از آنچه که قبلاً دوست داشته است.

- حالات و عوارضی از قبیل حرارت داخلی و برودت بیرونی و اعضا و عرق کردن مستمر و کسل بودن.

- شخص چشم زده ممکن است دچار حوادث مادی از قبیل آتش‌سوزی و یا تصادفات و یا مبتلا شدن به عوارضی مانند شکستگی و زخمی شدن اعضا و یا از دست دادن شغل[۱] شود.

حقیقت چشم زخم

ابن قیم می‌گوید چشم حسد تیری است که از نفس شخص حسود و یا بد چشم به طرف شخص مورد حسد و یا چشم زده بیرون می‌آید.

---

۱. طارق الطواری، الرقی والطب،ص۱۲؛ حمدان بن محمد الحمدان،العین الحاسدة - دراسة شرعیة: نظریة ومیدانیة.

و گاهی این نفوس شر به هدف می‌خورد و گاهی به هدف نمـی‌خـورد. اگر نفوس و چشم بد، سپری در مقابـل او قـرار نگیـرد؛ مـؤثر واقـع می‌شود. و اگر در برابرش سپر محکمی قرار گیـرد کـه نتوانـد در آن نفوذ کند؛ مؤثر واقع نمی‌شود. و چه بسا به شخص حسود برگردد.[1]

تفاوت بین چشم و حسد

تفاوت بین آنها در این است که هر چشم بدی حسود هـم هسـت ولـی هر حسودی ممکن است دارای چشم بد نباشـد. ابـن حجـر مـی‌گویـد چشم، نظری تحسین آمیز است، که به علت خباثت طبع،آلوده به حسد باشد و قصد ضرر و زیان از آن داشته باشد.[2]

ابن قیم در تفسیر سوره « فلق» مـی‌گویـد :چـون هـر چشـم بـدی حسود هست ولی هر حسود (عائن) چشم بد ندارد؛ و حسـادت اعـم از عائن است پس استعاذه از او در بر گیرنده استعاذه از عائن(چشـم بـد) هم هست.

---

۱. زاد المعاد، ۱۶۷/۴.

۲. ابن حجر، أحمد بن علی، فتح الباری شرح صحیح البخاری(۲۱۰).

انواع عین (چشم)

ابن قیم در *زاد المعاد* آورده است که چشم بد دو گونه است: عین (چشم) انسی و عین (چشم) جنی. و احادیث هر دو نوع را بیان می‌کند. دلیل وجود عین (چشم) جنی حدیث ام سلمه است: « عن أم سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم أن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لجاریة فی بیت أم سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم رأی بوجهها سفعة فقال بها نظرة فاسترقوا لها یعنی بوجهها صفرة»[1] پیامبر (ص) به کنیزی که در خانه ام المومنین ام سلمه بود و در صورتش بر افروختگی و لکه سیاهی ظاهر شده بود فرمود این تأثیر چشم است برای او رقیه تهیه کنید. حسین بن مسعود فراء می‌گوید: «سفعه» یعنی نظر جنی، از سر نیزه تیزتر است. همچنین خطابی می‌گوید که چشم جن‌ها از نیزه تیزتر هستند.

همچنین أبی سعید نقل می‌کند:«كَانَ رَسُولُ اللهِ – صلی الله علیه وسلم – يَتَعَوَّذُ مِنْ أَعْيُنِ الجَانِّ وَأَعْيُنِ الإِنْسَانَ، حَتَّى نَزَلَتِ المُعَوِّذَتَانِ، فَلَمَّا نَزَلَتَا أَخَذَ بِهِمَا، وَتَرَكَ مَا سِوَاهُمَا»[2] .ابی سعید از پیامبر(ص) نقل

۱. صحیح بخاری، ج۵، ص۲۱۶۷، حدیث۵۴۰۷؛ صحیح مسلم، ج۴، ص۱۷۲۶، حدیث۲۱۹۷.
۲. سنن نسایی، ج۸،ص۲۷۱، حدیث ۵۴۹۴؛ سنن ترمذی، ج۴، ص۳۹۵، حدیث۲۰۵۸؛ سنن ابن

می‌کند که پیامبر(ص) تا وقتی معوذتین(دوسوره ناس وفلق) نازل نشده بود هموار از چشم جنی خود را تعویذ می‌کرد؛ هنگامی که معوذتین(دوسوره ناس وفلق) نازل شد دیگر به‌وسیله‌ی آن دو خود را تعویذ می‌کرد و غیر از آن‌را رهاکرد.

چگونگی تاثیر چشم

تأثیر چشم گاهی به محض دیدن واقع می‌شود بدون برخورد و اتصال با آن به علت شدت خباثت آن چشم بد. و گاهی با برخورد و اتصال و یا رویارویی و مقابله و گاهی فقط با متوجه کردن روح به‌طرف آن کسی که مورد چشم واقع می‌شود حاصل می‌شود. و گاهی به وسیله ادعیه و رقیه وتعویذات و یا به وسیله وهم و خیال. و چشم زدن متوقف بر دیدن نمی‌باشد؛ گاهی ممکن است شخص نابینا باشد ولی وقتی چیزی را برای او توصیف می‌کنند نفس او در آن مؤثر واقع شود و آن را مورد چشم قراردهد[1].

ماجه، ج۲، ص۱۱۶۱، حدیث۳۵۱۱.

۱. زاد المعاد (۴/۱۶۷).

اسباب وقوع عین (چشم)

چشم زخم از دوست و دشمن حاصل می‌شود. همچنین از آشنا و غیرآشنا. چشم زخم ممکن است به‌خاطر *تعجب و شگفت‌انگیزی* از چیزی، مانند تعجب صحابی جلیل عامربن ربیعه (رض) از پوست بدن سهل (رض) که موجب افتادن او شد. *دشمنی و کینه* از کسی، مانند دشمنی که کفار از پیامبر(ص) داشتند و می‌خواستند با چشم حسادت او را از بین ببرند. همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: « وإن یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر»(القلم/۱۳). و یا *مشهور و معروف بودن*، همان‌گونه که حضرت یعقوب علیه السلام فرزندانش را توصیه می‌کرد که از یک در وارد نشوند؛ زیرا آنها همان‌گونه که مفسرین می‌گویند دارای چهره‌ی زیبا و هیئت نیکویی بودند. مولوی در این باره در کتاب مثنوی خود چنین می‌گوید:

تفسیر و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم الایه

یا رسول‌الله در آن نادی کسان   می‌زنند از چشم بد بر کرکسان
از نظرشان کله شیر عرین   وا شکافد تا کند آن شیر انین
بر شتر چشم افکند هم‌چون حمام   وانگهان بفرستد اندر پی غلام
که برو از پیه این اشتر بخر   بیند اشتر را سقط او راه بر
سر بریده از مرض آن اشتری   کو بتگ با اسب می‌کردی مری

کز حسد وز چشم بـد بـی‌هـیچ شـک سـیر و گـردش را بگردانـد فلـک
آب پنهانسـت و دولاب آشـکار لیک در گـردش بـود آب اصـل کـار
چشـم نیکـو شـد دوای چشـم بـد چشـم بـد را لا کنـد زیـر لگـد
سبق رحمت‌راسـت و او از رحمتسـت چشـم بـد محصـول قهـر و لعنتسـت
رحمـتش بـر نقمـتش غالـب شـود چیره زین شد هر نبی بـر ضـد خـود
کـو نتیجـهٔ رحمتسـت و ضـد او از نتیجـه قهـر بـود آن زشـت‌رو
حرص بط یکتاست این پنجـاه تاسـت حرص شهوت مار و منصب اژدهاست
حرص بط از شهوت حلقسـت و فـرج در ریاسـت بیسـت چندانسـت درج
از الوهیـت زنـد در جـاه لاف طـامع شـرکت کجـا باشـد معـاف
زلـت آدم ز اشـکم بـود و بـاه وآن ابلـیس از تکبـر بـود و جـاه
لاجـرم او زود اسـتغفار کـرد وآن لعـین از توبـه اسـتکبار کـرد
حرص حلق و فرج هم خود بدرگیست لیک منصب نیست آن اشکستگیست
بـیخ و شـاخ ایـن ریاسـت را اگـر بـاز گـویم دفتـری بایـد دگـر
اسپ سرکش را عرب شیطانش خواند نی سـتوری را کـه در مرعـی بمانـد
شـیطنت گـردن کشـی بـد در لغـت مسـتحق لعنـت آمـد ایـن صـفت
صد خورنده گنجـد انـدر گـرد خـوان دو ریاسـت‌جـو نگنجـد در جهـان
آن نخواهد کین بـود بـر پشـت خـاک تـا ملـک بکشـد پـدر را ز اشـتراک
آن شنیدسـتی کـه الملـک عقـیم قطع خویشـی کـرد ملکـت‌جـو ز بـیم
کـه عقیمسـت و ورا فرزنـد نیسـت هم‌چو آتش بـا کـسش پیونـد نیسـت
هـر چـه یابـد او بسـوزد بـر درد چـون نیابـد هـیچ خـود را مـی‌خـورد
هـیچ شـو وا ره تـو از دنـدان او رحـم کـم جـو از دل سـندان او
چونک گشتی هـیچ از سـندان متـرس هـر صـباح از فقـر مطلـق گیـر درس

هست الوهیت ردای ذوالجلال هر که در پوشد برو گردد وبال
تاج از آن اوست آن ما کمر وای او کز حد خود دارد گذر
فتنه تست این پر طاووسیت که اشتراکت باید و قدوسیت[۱]

وگاهی چشم زخم ممکن است از روی *محرومیت* باشد. مواردی که چشم زخم در آن تاثیر می‌کند، می‌تواند مواردی از قبیل نعمت‌های که خداوند به انسان عطا فرموده است، باشد. ازقبیل:آرامش خاطر، زن، فرزند، زیبایی، شغل، مال و دارایی، خوش کلامی، تنومندی و نظایرآن. و گاهی چشم زخم ممکن است به نعمت‌های ظاهری نباشد بلکه از روی *حسد* آرزوی بلای سنگین برای شخص باشد هرچند که او فقیر باشد و هیچ چیزی نداشته باشد. و گاهی فقط از روی *کراهت* است؛ یعنی از داشتن هر نعمتی اعم از کوچک و بزرگ برای دیگران ناخشنود است.

چگونگی تشخیص عائن(چشم زننده)

چشم زننده ممکن است به روش‌های زیر شناخته شود.

۱. ظن غالب؛ ۲. با دیدن رؤیا که خداوند او را به این وسیله کمک نموده باشد؛ ۳. به وسیله رفتن پیش حساب‌گر و رمال‌گر که

---

۱. مثنوی مولوی، دفترپنجم.

درست نیست.

راه‌های جلوگیری از چشم زخم

به دو روش می‌توان از چشم زخم جلوگیری نمود.

◈ روش اول: شناسایی عائن (کسی که چشم بـد دارد) و واداشـتن او به شستن خود از شخص چشم زده شده. در این مورد حـدیث آمـده است: ابی امامه سهل بن حنیف نقل می‌کند که پدرش(سهل بن حنیف) همراه پیامبر(ص) بود و به آبی رسیدند و در آن غسل کـرد و پوسـت و بدن سفیدی داشت و عامربن ربیعـه هنگـامی کـه او را دیـد گفـت: امروز بدنی این‌چنینی ندیـده‌ام؛ در ایـن هنگـام سـهل دراز کشـید. و هنگامی که پیامبر (ص) باخبر شد؛ فرمود آیا کسی را می‌شناسـید کـه در مـوردش چیـزی گفتـه باشـد؛ گفتنـد: بلـی عـامربن ربیعـه. او را فراخواند و از او خشمگین شد و گفـت چـرا بایـد کسـی بـرادرش را بکشد؟ وقتی چیز عجیبی در مورد او می‌بیند، آرزوی برکـت بـرایش نکند. سپس به او گفت که چشمش را غسل دهد.[۱].

---

۱. موطأ مالک، ج۲، ص۹۳۹،حدیث۱۶۷۹؛ نص حدیث: وحدثنی مالک عن بن شهاب عن أبـی أسامة بن سهل بن حنیف أنه قال رأی عامر بن ربیعة سهل بن حنیف یغتسل فقال ما رأیت کالیوم ولا جلد مخبأة فلبط سهل فأتی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقیل یا رسول الله هل لک فی سهل

در حدیث آمده است که پیامبر(ص) هروقت چیز خوشایندی می‌دید می‌فرمودند: «الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات» وهر گاه چیز ناخوشایندی می‌دید می‌فرمودند«الحمد لله علی کل حال»[۱]

کیفیت غسل عاین (چشم زننده) و معیون(چشم خورده) به تفصیل بیان شده است. امام نووی می‌گوید کیفیت غسل بدین صورت است که به چشم زننده بطور نیکویی بگویی که بدن زیر جامه را با آب شستشو دهد و سپس با آن آب شخص چشم خورده خود را شستشو دهد[۲]

از عایشه روایت شده که عاین (چشم زننده) وضو می‌گرفت سپس چشم خورده، با آن آب خود را می‌شست.[۳] شیخ بدرالدین عینی رحمه الله علیه می‌گوید: بهترین نحوه شستشوی چیزی است که

بن حنیف والله ما یرفع رأسه فقال هل تتهمون له أحدا قالوا نتهم عامر بن ربیعة قال فدعا رسول الله صلى الله علیه وسلم عامرا فتغیظ علیه وقال علام یقتل أحدکم أخاه الا برکت اغتسل له فغسل عامر وجهه ویدیه ومرفقیه ورکبتیه وأطراف رجلیه وداخلة إزاره فی قدح ثم صب علیه فراح سهل مع الناس لیس به بأس.

۱. سنن ابن ماجه(۳۷۹۳) و المستدرک للحاکم (۱۷۹۴), وقال: هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه,وصححه الألبانی فی السلسلة الصحیحة(۲۶۵).

۲. کتاب الأذکار للنووی, یحیی بن شرف (۳۱۳).

۳. سنن أبی داوود, (۳۸۸۰) وصححه الألبانی فی السلسلة الصحیحة (۲۵۲۲).

زهری توصیف نموده است بدین شرح: عاین (چشم زننده) کاسه‌ای از آب می‌آورد و با دست چپش به کف دست راستش می‌ریزد و با دست راستش به کف دست چپش می‌ریزد. سپس دست چپش را داخل می‌کند و روی آرنج دست راستش می‌ریزد و سپس با دست راستش روی آرنج چپش می‌ریزد و بعد پای راستش را می‌شوید و سپس دست راستش را داخل آب می‌برد و پای چپش را می‌شوید و باز هم دست راستش را به داخل آب می‌برد و دو زانو را می‌شوید و سپس درون شلوارش را می‌گیرد و یکدفعه بر سرش می‌ریزد و از پشت هم یکدفعه بر روی بدنش بریزد تا بدنش را فرا بگیرد. و در طول این شستشو نباید ظرف آب را زمین بگذارد تا تمام می‌شود.[۱]

◈ روش دوم: به وسیله راه های مشروع از چشم زخم جلوگیری کرد. این راه‌ها عبارتند از:

◇ پناه بردن به خداوند از شر عائن با خواندن معوذتین (سوره ناس و فلق) و سایر رقیه و ادعیه شرعی.

مانند این دعا که در این حدیث آمده است. جبرئیل امین علیه

۱. عمدة القارئ، شرح صحیح البخاری؛ بدر الدین العینی (۴۰۵/۱۷).

السلام نزد پیامبرآمد (ص) و گفت: یا محمد آیا احساس درد می‌کنی؟ فرمود آری. آن‌گاه گفت که چنین دعایی بگوید« باسمِ اللهِ أرقیک, مِنْ کُلّ شَیْءٍ یُؤْذِیکَ. مِنْ شَرّ کُلّ نَفْسٍ أَوْ عَیْنِ حَاسِدٍ اللّهُ یَشْفِیکَ. بِاسْمِ اللّهِ أَرْقِیکَ»[1] . ام المؤمنین عایشه می‌گوید که هرگاه پیامبر(ص) احساس درد می‌کرد جبرئیل به او می‌گفت که چنین بگوید تا درد او آرام گیرد.«بِاسْمِ اللّهِ یُبْرِیکَ, وَمِنْ کُلّ دَاءٍ یَشْفِیکَ, وَمِنْ شَرّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ, وَشَرّ کُلّ ذِی عَیْنٍ»[2]

◇ توکل به خداوند و اخلاص برای او و توبه از معصیت وگناه و اعتقاد به اینکه مالک ضرر و زیان حقیقی فقط اوست.

◇ صبر بر عائن (شخص دارای چشم بد) وعدم تعرض و آزار او

◇ نیکی در حق کسی که چشم او بد است.

◇ مخفی کردن آنچه که از چشم بد برایش می‌ترسد. در تاریخ نقل می‌کند که حضرت عثمان بچه بانمکی را دید که در زنخدان او فرورفتگی بود؛ فرمود آن‌را سیاه کنند تا چشم نخورد.[3]

---

۱. صحیح مسلم (۴۰۵۶)، باب الطب والمرضی والرقی, کتاب السلام.

۲. صحیح مسلم (۴۰۵۵)، باب الطب والمرضی والرقی, کتاب السلام.

۳. شرح السنة، البغوی، الحسین بن مسعود الفراء (۱۶۶/۱۲).

◇ خودداری از رویارویی با شخص چشم شور

بعضی‌ها برای دفع چشم زخم کارهایی را انجام می‌دهند که نامشروع هستند؛ که عبارتند از:

آویزان کردن زنگ و نعل اسب، بکارگرفتن مهره های آبی سیاه و سفید رنگ، دود کردن اسفند، تصویر شکلی که داخل آن چشم است. خالکوبی برای زنان.[۱]

آیا چشم حسد به دارنده آن برمی‌گردد؟

ابن قیم در طب نبوی آورده است که ابی عبدالله ساجی در بعضی از سفرهایش برای حج یا جنگ سوار شتر نفیسی می‌شد. مرد چشم شوری همراه او بود و شوری چشم او چنان بود که به هرچه نگاه می‌کرد آن‌را تلف می‌کرد. به عبدالله گفتند که شترش را از چشم او بپرهیزد. گفت نمی‌تواند به شترم آسیبی برساند. مرد چشم شور از سخنش آگاه شد و در غیاب او نزد شترش رفت و به او نگاه کرد و آن‌را به لرزه انداخت و افتاد. ابو عبدالله آمد و دید که شترش را چشم زده‌اند؛ گفت او را به من نشان دهید. ونشان دادند؛ بر او ایستاد

---

۱. طارق الطواری، الرقی والطب،ص۱۲.

و گفت: بسم الله حبس حابس وحجر یابس وشهاب قـابس، ردت عـین العائن علیه و علی احب الناس الیه «فارجع البصر هل تری مـن فطـور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسـئا وهـو حسـیر» آنگـاه دوچشم عائن از حدقه در آمد و شترش سالم بلند شد.

آیا انسان خودش را چشم می‌زند؟

قال تعالی: «وَلَوْلا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَکَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لا قُوَّةَ إِلا بِاللَّـهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْکَ مَالا وَوَلَدًا» (الکهـف) در مضـمون ایـن آیـه نـوعی تزغیب و تشویق بر این وجود دارد که چرا صاحب ایـن ملـک وقتـی که وارد این باغ خـود شـد و بـه آن نگـاه کـرد و از آن تعجـب کـرد خداوند را به‌خاطر این نعمتی که به او عطا نموده بـود شـکر وسـپاس نکرد. چرا که به او مال وفرزندی عطانموده کـه بـه دیگـران مثـل آن عطا نکرده است. و باید می‌گفت: «ماشاءالله لاقوه الا بـالله» از ایـن‌رو بعضی از علمای سلف گفته‌اند که انسان وقتـی از چیـزی از احـوال و اموالش بـرایش تعجـب‌انگیـز باشـد از قبیـل مـال و فرزنـد و... بایـد بگوید:«مَا شَاءَ اللَّهُ لا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ». بنابراین ایـن آیـه کریمـه دلالـت می‌کند بر اینکه انسان گاهی گرفتار چشم خود می‌شـود اگـر بـرای او

مبارک نشود.[۱]

مولوی در کتاب مثنوی خود دراین باره چنین می‌گوید: در بیان آنک هیچ چشم بدی آدمی را چنان مهلک نیست که چشم پسند خویشتن مگر که چشم او مبدل شده باشد به نور حق که «بی یسمع و بی یبصر» و خویشتن او بی‌خویشتن شده.

پر طاوست مبین و پای بین تا که سؤ العین نگشاید کمین

که بلغزد کوه از چشم بدان یزلقونک از نبی بر خوان بدان

احمد چون کوه لغزید از نظر در میان راه بی‌گل بی‌مطر

درعجب درماند کین لغزش زچیست من نپندارم که این حالت تهیست

تا بیامد آیت و آگاه کرد کان ز چشم بد رسیدت وز نبرد

گر بدی غیر تو در دم لا شدی صید چشم و سخرهٔ افنا شدی

لیک آمد عصمتی دامن‌کشان وین که لغزیدی بد از بهر نشان

عبرتی گیر اندر آن که کن نگاه برگ خود عرضه مکن ای کم ز کاه[۲]

حکم و مجازات عاین (چشم زننده)

در این که با عاین چگونه رفتار می‌شود بین علما اختلاف نظر هست. قرطبی می‌گوید که هرکس که به چشم زننده معروف ومشهور شد

---

۱. تفسیر ابن کثیر (۵/۱۵۸).

۲. مثنوی مولوی، دفترپنجم.

باید حاکم او را از ظاهر شدن در بین مردم، به‌خاطر دفع ضررش جلوگیری کند و او را خانه‌نشین کند و اگر فقیر باشد خرج او را تامین کند. او معتقد است که عاین ضامن هر تلفی است که به وسیله چشم او به واقع می‌شود. و اگر باعث کشته شدن کسی گردد قصاص یا دیه بر او لازم می‌شود. امام شافعی معتقد به قصاص در مورد عاین نیست. امام نووی هم معتقد است که نه دیه دارد نه کفاره. عده‌ای هم بر این باورند که باید او را تبعید نمود. برخی هم از جمله ابن قیم بر این باورند که باید اورا حبس نمود. [۱]

۱. الجامع لأحكام القرآن, القرطبی (۲۲۷/۹)؛ عمدة القارئ بشرح صحیح البخاری, بدر الدین العینی (۴۰۵/۱۷)؛ نیل الأوطار للشوکانی (۲۱۷/۸) ؛ صحیح مسلم بشرح النووی (۱۷۳/۱۴)؛ فتح الباری لابن حجر باب العین حق؛ روضة الطالبین (۳۴۸/۹).

رقیه

در لغت از رقی، یرقی، رقیا است یعنی صعود و بالا رفتن، اسم مرّه اش رقیه،جمعش، رقی است

ابن اثیر در نهایه گوید: رقیه یعنی عوذه و چیزی است که برای بهبود بیماری مانند صرع و تب به آن پناه می برند. رقیه و عوذه یک نوع دعا خواندن نسبت به مریض و نحو آن تا صحت یابد. رقیه گاهی به وسیله نوشتن چیزی است که آن‌را آویزا ن می‌کنند وگاهی به وسیله خواندن قرآن ویا ادعیه شرعی است.

تعویذ در لغت ازمصدر عَوَّذَ، از عَاذَ يَعُوذُ عَوْذًا: بِمَعْنَى پناه بردن[1]

در قرآن آمده است « وقيل من راق» (القیامه ۱۸) مراد این است هنگام نومیدی گفته می‌شود: چه کسی می‌تواند او را شفاء دهد و دردش را دوا کند ؟ !در حدیث آمده « لا رقی إلا فی نفس أو حمة أو لدغة »[2] () رقیه جز در مورد حسد و مسمومیت وگزیدگی وجود ندارد.

---

۱. مختار الصحاح، وتاج العروس، ومتن اللغة، المفردات للراغب الأصفهانی.

۲. المستدرک علی الصحیحین ۱۹/۱۴۱، حدیث ۸۳۸۰.

(عوذ:) العوذ: پناه بردن بغیر و پیوسته شدن به او، مـی گوینـد عـاذ فلان بفلان: او به فلانی پناه برد.

عوذة: افسون و چیزی است که برای بهبود بیمـاریماننـد صـرع و تب به آن پناه می برند و از این معنی تمیمه و رقیة (دعای باز و بنـد کودکان) را- عوذة- گفته‌اند، عوّذه- وقتی است که او را حفظ کند.

عائذ: هر مادر که طفلی بدنیا می آورد و تا هفت روز او را عائـذ- می نامند (پناه دهنده کودک) [۱]

رقیه اخـص از تعویـذ اسـت. چـون تعویـذ شـامل رقیـه وغیـر آن می‌شود. بنابراین هر رقیه‌ای تعویذ هسـت ولـی عکـس آن ایـن‌طـور نیست.

تمیمه

تمیمه در لغت عبارتست از نخ و مهره‌ای که عرب‌ها برای دفـع چشـم زخم به فرزندان خود آویـزان مـی‌کردنـد و اسـلام آن‌را باطـل کـرد. تمیمه در اصطلاح اهل علم عبارتست از آنچـه کـه برگـردن آویـزان می‌کند برای دفع چشم زخم و مانند آن. در حدیث آمـده اسـت کـه «

---

۱. ترجمه مفردات، ج ۲، ص ۶۷۰.

مَنْ تَعَلَّقَ تَمِيمَةً فَلاَ أَتَمَّ اللَّهُ لَهُ، وَمَنْ تَعَلَّـقَ وَدَعَـةً فَـلاَ وَدَعَ اللَّـهُ لَـهُ»[1]
یعنی هرکس که تمیمه‌ای را بـر خـود آویـزان کنـد خداونـد عافیـت وسلامتی را برای او تمام نمی‌کند.[2]

ودع

صدف یا گوش ماهی که بـه گـردن بچـه‌هـا آویـزان مـی‌کننـد.در در حدیث آمده است که « مَنْ عَلَّقَ وَدَعَةً فَلاَ وَدَعَ اللَّهُ لَهُ» یعنی خداونـد در سلامتش آن‌را برای او مبارک نمی‌کند.

تُولَه

نوعی از سحر است؛ به وسیله‌ی اورادی که زن مورد محبت و علاقـه مردش قرار گیرد.[3]

نشره

یعنی چیزی از اسماء الله و یا قـرآن را بنویسـند وسـپس آن را بـا آب

---

۱. مسند أحمد (۴ / ۱۵۴).
۲. کشاف القناع ۲ / ۷۷، و القرطبی ۱۰ / ۳۲۰، ونیل الأوطار ۸ / ۳۱۲.
۳. ابن عابدین ۵ / ۲۷۵، ۲۷۶، ونیل الأوطـار ۸ / ۳۱۲، والـدین الخـالص ۳ / ۲۳۸، والآداب الشرعیة ۳ / ۷۵.

بشویند آنگاه به مریض بمالند ویا بنوشانند. ویا نوشتن قرآن یا ذکری در ظرفی برای حامله به‌خاطر تسهیل زایمان.[۱]

در حکم نشره، جمهور فقها از حنفیه، شافعیه، حنابله و مالکیه بجز ابن عبد السلام معتقدند که جایز است.

این نظر سعید ابن مسیب و ام المؤمنین عایشه (رض) و طبری است. ابن عبدالسلام می‌گوید که حرام است. همچنین ابراهیم نخعی و ابن جوزی مجاهد آن‌را جایز نمی‌دانند. نخعی می‌گوید ترس آن هست که بجای شفا دچار آفت شود. بنا به این روایت پیامبر(ص) که می‌فرماید: « إِنَّ النُّشْرَةَ مِنْ عَمَل الشَّيْطَانِ»[۲] نشره ا ز عمل شیطان است. گفته شده است که منع در این حدیث به مواردی برمیگردد که خارج از قرآن وسنت باشد.

حکم تعویذ

جمهور علما براین باورند که باید از آن اجتناب کرد. بنا به آنچه که از ابن مسعود نقل شده است:

---

۱. ابن عابدين ۵ / ۲۳۲، وشرح منتهى الإرادات ۱ / ۳۲۰ ـ ۳۲۱، المفردات للراغب الأصفهانى مادة: " نشر " والآداب الشرعية ۳ / ۷۳، وتفسير القرطبى ۱۰ / ۳۱۸.

۲. سنن أبى داود ۴ / ۲۰۱ تحقيق عزت عبيد دعاس) وحسنه ابن حجر فى الفتح (۱۰ / ۲۳۳

او دیدکه زنش برگردن چیزی آویزان کرده. آن را پاره کرد و گفت آل عبدالله از این چیزی که شرک به خداوند باشد بی نیاز است. از پیامبر(ص) شنیده‌ام که فرمود: «سحر و طلسم و ورد محبت شرک هستند. گفتند ای ابوعبدالله می‌دانیم که رقی و تمائم چه هستند ولی تُوله چیست؟ گفت چیزی است که زنان بکار می‌برند تا مورد دوست داشتن همسرانشان قرارگیرند. بکار بردن چنین چیزی حرام است. پیش‌تر گفتیم که رقیه و تعویذ به الفاظی که معنی آنها فهمیده نمی‌شود حرام است. امام مالک می‌گوید چه بسا کفر باشد.[۱] اما رقیه به اسماء خداوند و ادعیه مشروع جمهور علما معتقد به جایز بودن آن هستند. سیوطی می‌گوید برای جایز بودن تعویذ و رقیه مشروط به سه شرط است.[۲]

۱. درآن کلمات شرک آلوده وگناه وجود نداشته باشد.

---

۱. ابن عابدین ۵ / ۲۳۲، والشرح الصغیر ۴ / ۷۶۹، والفتاوی الحدیثیة ص ۱۲۰، والإنصاف ۱۰ / ۳۵۲، وکشاف القناع ۶ / ۱۸۶، وعمدة القاری ۵ / ۶۵۳، والقرطبی ۲۰ / ۲۵۸، والزواجر ۱ / ۱۵۵، ونیل الأوطار ۸ / ۲۱۴، والدین الخالص ۲ / ۲۳۲، ۲۳۴.

۲. بن عابدین ۵ / ۲۳۲ وعمدة القارئ ۵ / ۶۵۴، والقوانین الفقهیة لابن جزی ص ۴۵۳، الشرح الصغیر ۴ / ۷۶۸، والفتاوی الحدیثیة ص ۱۲۱، وروضة الطالبین ۲ / ۲۶۳، والمغنی ۲ / ۴۴۹، ونیل الأوطار ۸ / ۲۱۵، والدین الخالص ۲ / ۲۳۵.

۲. به زبان عربی و ویا زبانی که قابل فهم باشد.

۳. نباید چنان پنداشت که این دعاها ذاتاً مؤثرند.

رتیمه و رتمه

بند یا نخی است که به انگشت و یا به انگشتر می‌بندند برای به یاد آوردن چیزی.[۱] که این عمل از نظر شرعی مانعی ندارد و گفته شده که پیامبر(ص) بعضی از اصحاب خود را به چنین کاری توصیه نموده است. بعضی گفته‌اند که رتیمه نخی است که در جاهلیت به گردن می‌بستند و یا به دست می‌بستند برای دفع مضرت از خودشان. حکم این نوع حرام است، چون نوعی تمیمه محسوب می‌شود.[۲]

حکم آویزان کردن تمیمه (چشم بند، مهره)

آویزان کردن مهره برای دفع چشم زخم هیچ اثری ندارد بلکه بیشتر ریشه در خرافات دارد.[۳]

اما نوشته از قرآن که بر روی کاغذ یا پارچه نوشته به منظور دفع

---

۱. مختار الصحاح مادة:«رتم»، و ابن عابدین ۵ / ۲۳۲.

۲. نصب الراية ۴ / ۲۳۸؛ ابن عابدین ۵ / ۲۳۲، ؛ فتح القدير ۸ / ۴۵۹.

۳. الترغيب والترهيب(۴/۹۶).

بلا وچشم زخم و سپس به جایی آویزان کنند، در مورد جایز بـودن آن اختلاف هست .نظر راجح بر این است که جایز نیسـت. ایـن نظـر ابـن مسعود هم هست.

دلیل آن هم اولا به‌خاطر عموم نهی است که در ایـن حـدیث آمـده است و تخصیصـی هـم نخـورده اسـت. «إن الرقـى والتمـائم والتِّولـة شرک»[۱] سحر و وطلسم وافسون و ورد محبت شرک هستند.

و دوم اینکه به‌خاطر سد ذریعه از آویزان کـردن چیـزی کـه مبـاح نباشد.

عده‌ای آویزان کردن تعویذات را بر انسـان بـا شـروط زیـر جـایز می‌دانند.:

اول: در پارچه قرار داده شود و یا دوخته شـود. دوم: از قـرآن و یـا ادعیه مأثور باشد. سوم: هنگام اعمـال زناشـویی و یـا قضـای حاجـت همراه نباشد. چهارم: قبل از وقوع بلا و یا چشـم زخـم باشـد، زیـرا از ام‌المؤمنین عایشه نقل شده که آنچـه کـه بعـد از وقـوع بـلا آویـزان می‌کنند تمائم محسوب نمی‌شود. [۲]

---

۱. سنن أبی داوود (۳۳۸۵), وسنن ابن ماجه (۳۵۲۱), ومسند أحمد (۳۴۳۳).

۲. تفسیر القرطبی ۱۰ / ۳۱۹، ۳۲۰، ۲۰ / ۲۵۸.

نفث

به معنی دمیدن است. ابن اثیر می‌گوید نفث به معنـی دمیـدن آهسـته همراه کمـی رطوبـت دهـان، کـه از تفـل(تفو) کـردن کمتـر اسـت. او همچنین می‌گوید که تفل شبیه بزاق و کمتر از آن است.[۱]

ام المؤمنین روایت می‌کند که پیامبر(ص) وقتی کسی از اهل بیتش دچار بیماری می‌شد به وسیله معوذات در او می‌دمید.[۲] در حـدیثی از عایشه آمده است که پیـامبر صـلی الله علیـه و سـلم کَـانَ يَقُـولُ فِـي الرُّقْيَةِ: «تُرْبَةُ أَرْضِنَا، وَرِيقَةُ بَعْضِنَا، يُشْـفَى سَـقِيمُنَا بِـإِذْنِ رَبِّنَـا»[۳]. نبـی اکرم(ص)- هنگام رقیه می‌فرمود: «این خـاک زمـین مـا و آب دهـان یکی از ماست که با اجـازهٔ پروردگارمـان، باعـث بهبـودی بیمارمـان می‌شود».

بهتر است که هنگام رقیه بیمار یـا کسـی کـه رقیـه را مـی‌خوانـد دستش را روی جایی که درد می‌کند قرار دهد.

---

۱. النهاية فی غريب الحديث, ابن الأثير(۸۸/۵)؛ النهاية فی غريب الحديث, ابن الأثير (۱۹۲/۱).
۲. صحيح مسلم, باب استحباب رقية المريض, كتاب السلام (۲۱۹۲).
۳. صحیح مسلم، ج۴، ص۱۷۲۵، حدیث۲۱۹۴.

رقیه کافر برای مسلمان

حنفیه و امام شافعی وامام مالک در قولی معتقدند که اگر بـه قـرآن و یا ادعیه شرعی باشد جایز است. اما در جایز بودن رقیه مسلمان بـرای کافر بین فقها اختلافی نیست. در اجرت گـرفتن بـرای رقیـه، جمهـور فقها معتقد به جایز بودن آن هستند.

فال گرفتن

ابوهریره در روایتی از پیامبر (ص) آورده است که: قَالَ النَّبِيُّ – صـلى الله عليه وسلم –: «لا طِيَرَةَ، وَخَيْرُهَا الْفَأْلُ». قَالَ: وَمَا الْفَـأْلُ يَـا رَسُـولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْكَلِمَةُ الصَّالِحَةُ يَسْمَعُهَا أَحَدُكُمْ»[1].

یعنی نبی اکرم – صلی الله علیه وسـلم – فرمـود: «شـگون گـرفتن هیچگونه اصالتی ندارد و بهترین آن، فال است». پرسـیدم: ای رسـول خدا! فال چیست؟ فرمود: «سخن خوبی است که یکی از شما می‌شـنود و آن‌را به فال نیک می‌گیرد».

در حدیثی از پیامبر(ص)آمده است که شـگون و بـد یمنـی در سـه چیز است: خانه و زن و اسب.[2]

---

۱. صحیح بخاری، ج۵، ص۲۱۷۵، حدیث۵۴۲۲.

۲. مسلم ج۴ص۱۷۴۶حدیث۲۲۲۴ –بخاری ج۳ص ۱۰۵۰حدیث۲۷۰۳ نص حدیث: وحدثنا عبد

در حدیث دیگری از پیامبر(ص) آمده است «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وسلم) قَالَ: «لا عَدْوَی، وَلا طِیَرَةَ، وَلا هَامَةَ، وَلا صَفَرَ، وَفِرَّ مِنَ الْمَجْذُومِ كَمَا تَفِرُّ مِنَ الأَسَدِ». یعنی: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «سرایت بیماری، بدفالی، هامه و صفر، اصالتی ندارند. و از فردی که مبتلا به جذام است بگریزید همان‌گونه که از شیر می‌گریزید»[1].

الله بن مسلمة بن قعنب حدثنا مالک بن أنس ح وحدثنا یحیی بن یحیی قال قرأت علی مالک عن بن شهاب عن حمزة وسالم ابنی عبد الله بن عمر عن عبد الله بن عمر أن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الشؤم فی الدار والمرأة والفرس.

۱. بخاری، ج۵، ص۲۱۵۹، حدیث ۵۳۸۰.

فصل سوم

حســـــد

حسد

حسد مصدری است از حسد یحسِدُ یحسُدُ

آرزو داشتن برای زوال و نیستی نعمت کسی که استحقاق آن نعمت را دارد و بسا که با این آرزو و حسادت عملا هم کوشش در نابودی نعمت او بنماید.[1] جرجانی می‌گوید حسد یعنی آرزوی ازبین رفتن نعمت برای مستحق آن وحاصل شدن آن برای خودش.[2] در روایت آمده است که: «المؤمن یغبط و المنافق یحسد».یعنی: مؤمن غبطه می‌خورد و منافق حسادت می ورزد.

جاحظ می‌گوید: الحسد: هو التألّم بما یراه الإنسان لغیره وما یجده فیه من الفضائل، والاجتهاد فی إعدام ذلک الغیر ما هو له، وهو خلق مکروه وقبیح بکلّ أحد. یعنی: حسد عبارتست از ناراحت شدن از آنچه دیگری دارد از قبیل فضایل و نعمت‌ها وتلاش برای از بین بردنش، که اخلاقی بسیار نکوهیده است.[3]

---

۱. الصحاح للجوهری (۲/ ۵۴۶)، ولسان العرب (۳/ ۱۴۸- ۱۴۹)، ومقاییس اللغة (۲/ ۶۱)، والمفردات (۱۱۷)، والمصباح المنیر (۱/ ۱۳۵.

۲. الإحیاء (۳/ ۱۸۹)، والتعریفات ۸۷.

۳. تهذیب الأخلاق (۳۴).

تفاوت بین حسد و منافسه

حسد وقتی است که انسان نسبت به خوبی وبرتــری انســان از جهــات متعدد ناراحت باشد، اما منافسه رقابت یا کوشش بــرای هماننــد شــدن با مردمان با فضیلت و پیوستن به آنهاســت بــدون اینکــه بــه دیگــری زیانی برسانند. در منافسه انسان قصد تشبیه کــردن خــود بــا صــاحب فضیلت را دارد بدون خواهان ضرر برای او. اما در حسد قصــد زوال و ضرر برای صاحب فضل اســت هرچنــد کــه بــه خــودش هــم فضــیلتی نرسد.[۱]

تفاوت بین بخل و حسد

کفویّ می‌گوید که بخیل و حسود در این مشترک هستند که دارنــده‌ی آنها از وجود نعمت برای کسی راضی نیســتند. وجــه افتــراق آنهــا در این اســت کــه بخیــل از دادن نعمــت خــودداری مــی‌کنــد امــا حســود می‌خواهد که به‌غیر خودش کسی صاحب چیزی نشود.[۲]

---

۱. أدب الدنیا والدین للماوردی (۲۶۰- ۲۲۶)، (۱۷۶، ۱۷۷).

۲. الکلیات، ۲۴۲.

تفاوت بین حسد و غبطه

غبطه این است که انسان نعمت و فضیلتی که دیگری دارد برای خودش آرزو کند بدون آرزوی از بین رفتن نعمت و فضایل دیگری. اما حسد آرزوی از بین رفتن نعمت و فضیلت دیگری را دارد. غبطه صفت انسان مؤمن است ولی حسد از خصوصیت انسان منافق است.[۱]

انگیزه حسد

ماوردی (رحمه اللّه) می‌گوید که انگیزه‌ی حسد سه چیز است:

۱. بغض و کینه از شخص مورد حسد. بنابراین از وجود فضیلت برای او نگران و ناراحت است.

۲. شخص مورد حسد دارای فضیلتی است که شخص حسود از برخوردار شدن چنین فضیلتی ناتوان است. بنابراین به‌خاطر اینکه او در این مورد از او جلو افتاده ناخشنود است. بنابراین به جهت چنین برتری در او نگران و ناراحت است و هرگاه این فضیلت از بین برود حسادت او هم از بین می‌رود چرا که نسبت به هم اقران خودش که پایین تر اوست حسدی نخواهد داشت بلکه نسبت به بالاتر ازخودش

---

۱. الکلیات (۲۴۲)؛ المفردات للراغب (۱۱۷).

ناراحت ناخشنود است.

۳. شخص حسود نسبت به فضایل و نعمت‌ها تنگ‌نظر و بخیـل اسـت. واز وجود هر فضیلتی ناخوشایند است،نه به‌خاطر اینکه خود از فضایل و نعماتی برخوردار نیست بلکه بـه جهـت رزانـت نفـس از آن متنفـر است و نسبت به ایـن مواهـب و عطایـای خداونـد از حکـم خداونـد ناخشنود می‌باشد؛ این بدترین نوع حسادت است. همچنین امام غزالـی موارد دیگری را بیان کرده‌اند، ازآن جمله:ترس از دست دادن مقصـود؛ که معمولاً زمانی که چند نفر رقیب و مزاحم هـم باشـند.ماننـد حسـد برادران در جلب توجه دل والدین به منظور محبت بیشتر برای اعطـای مال به آنها.[1]

غزالی در *احیاء علوم الدین* برای حسد هفت سبب ذکر نموده است:

سبب اول دشمنی است؛ این شدیدترین اسـباب حسـد اسـت. وقتـی کسی شخصی را به هر دلیلی بیازارد و یا با اغراض او مخالفـت ورزد قلباً از او متنفر است و بر او خشمگین و نسبت به او کینـه مـی‌ورزد. و این کینه موجب می‌شود تا درصـدد انتقـام برآیـد و اگـر نتوانسـت

---

۱. أدب الدنیا والدین (۱۷۶)، و إحیاء علوم الدین للغزالی (۳/ ۲۰۰).

دوست دارد که روزگار از او انتقام بگیرد.

سبب دوم عزت طلبی است؛ بدینگونه که برای او سنگین است که کسی دیگر از او رفعت والایی داشته باشد. بنابراین ترس آن دارد که هرگاه امثال او به سبب بدست آوردن مال و جاه و علمی نسبت به او تکبر ورزند و او تحمل چنین تکبری از آنها ندارد. لذا برای دفع این تکبر دوست دارد که دیگری هم مثل خودش باشد.

سبب سوم تکبر است؛ به این صورت که در طبعش احساس برتری و خودبزرگ‌بینی نسبت به دیگران دارد و می‌خواهد دیگران نسبت به او حقیر باشند وآنها را بکار بگمارد و از او فرمانبرداری کنند.

سبب چهارم تعجب است؛ همان‌گونه که خداوند متعال از امم پیشین نقل می‌کند. وقتی که می‌گفتند: « مَا أَنْتُمْ إِلاَّ بِشْرٌ مِثْلُنَا »[1] . و یا می‌گفتند « أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا »[2] که از اینکه بشری مانند آنها با مقام رسالت و وحی از آنها برتری یابد متعجب بودند و در نتیجه مورد حسادت آنها قرار می‌گرفت.

سبب پنجم ترس ار دست رفتن مقاصد است؛ و این مختص به

---

۱. الزخرف / ۳۱.

۲. یس / ۱۵.

وجود چند مزاحم درمورد هدف واحدی است. که هر کـدام از آنهـا در مورد ویژگی و خصوصیتی که موجب ممتاز شدن یکی از آنهـا شـود نسبت به دیگری حسادت می‌ورزند.

سبب ششم حب ریاست وطلب جاه برای خود است؛ ماننـد شخصـی که در فن و هنری بی‌نظیر و یکه‌تـاز اسـت و بـه ایـن وسـیله مـورد ستایش و تحسین دیگران قرارمی‌گیرد. لـذا وقتـی کـه بشـنود کسـی مانند او ظاهر شده او را اندوهگین می‌سازد و خواهان ازبـین رفتـنش است.

سبب هفتم خباثت نفس و بخل او نسبت بـه خیـر در مـورد بنـدگان خداوند است؛ که هرگاه وضعیت نیکویی در مورد بنـده‌ای از بنـدگان خداونـد را بشـنود متـاثر و انـدوهگین مـی‌شـود. و بـرعکس هرگـاه وضعیت ناگواری را در مورد آنها بشنود خوشحال می‌شود.[1]

علاج حسد

حسد را می‌توان با عزم و اراده و توجه به تبعیـت از دیـن خداونـد از اوامر و پرهیز از نواهی آن از بین بـرد. اینکـه انسـان تسـلیم طبـع و

---

۱. إحیاء علوم الدین ۳ / ۱۸۸ – ۱۹۰.

وسوسه‌های نفسانی نشود و خود را از دنائت طبع به مناعت طبع رشد دهد هرچند به وسیله ریاضت باشد. چرا که هر کار مشکلی را با ممارست و تمرین می‌شود آسان نمود. و همچنین تذکر و یادآوری این نکته که خود را بجای شخص مورد حسد قرار دهد که اگر او بواسطه‌ی فضیلتی مورد حسادت افرادی قرار می‌گرفت چه وضعیتی پیدا می‌کرد و از آن شخص حسود چه درخواستی داشت. دیگر اینکه با یادآوری و تذکر اینکه تمامی این مواهب ونعمت‌ها برای هرکس جاوید و همیشگی نیست و هرکس در برهه معدودی در این دنیا قرار دارد و این گونه مواهب و نعمت‌ها جنبه‌ی فتنه و آزمایش دارند. چه بسا به جهت برآورده نساختن حق آنها سبب عذاب سختی برای او باشد. دیگر اینکه چنین عقیده خود را تقویت کند که هرچه به هرکسی داده شود بنا به حکمت‌هایی است. این را به قلب خود تذکر دهد که چنین ناخشنودی و نارضایتی نوعی اعتراض نسبت به خداوند متعال که ممکن است برای هرکس قابل درک نباشد و خداوند متعال حکیمانه هر عملی انجام می‌دهد و این گناه بزرگی است. در حدیث قدسی آمده است که:«مَن لَم یَرض بِقَضَائی و قَدَری فَلیَلتَمِس رَبّا غَیرِی» هرکس به حکم و قضای من راضی نباشد پس

برای خودش خدای دیگری را برگزیند.

ابن قیم برای دفع حسادت اسبابی را بیان کرده‌اند که عبارتند از:

۱. پناه بردن به خداوند از شر حسود؛

۲. تقوی خداوند و رعایـت اوامـر و نـواهی او. زیـرا هـرکس کـه تقوی خداوند داشته باشد خداوند او را به حال خود واگـذار نمـی‌کنـد واو را حفظ می‌کند.

۳. صبر بر دشمن. نه او را بکشـد. نـه از او شـکایت کنـد و اصـلاً بـاخودش دربـاره اذیـت او سـخن نگویـد. هـیچ چیـزی ماننـد صـبر نمی‌تواند حسود و دشمن را از بین ببرد.

۴. توکل به خداوند. توکل بهترین وسیله‌ای است که کـه انســان را در برابر اذیت و ظلم دشمنان محفوظ می‌کند.

۵. فکر خود را به آن مشغول نکند وبه آن تـوجهی نکنـد. دل خـود را کاملاً به آن مشـغول نکنـد. ایـن بهتـرین داروی و قـوی‌تـرین راه مبارزه با آن است.

۶. روی آوردن به خداوند و اخـلاص نسـبت بـه او محبـت در دل وجان نسبت به او وتمام امیـال و آرزوهـایش را در جهـت رضـای او

قرار دهد.

۷. توبه خالصانه از درگاه خداوند از گناهانی که دشمن را بر او مسلط می‌کند.

۸. صدقه واحسان فراوان که تاثیر عجیبی در دفع بلاو چشم زخم وحسادت دارد.

۹. خاموش کردن آتش حسود و ظالم و موذی با نیکی کردن درحق آنها. به‌طوری‌که هر زمان آنها آزار و اذیتشان را بیشتر کنند، او هم نیز دلسوزی و احسانش را در حق آنان بیشتر کند. خداوند متعال می‌فرماید: وَلا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّیِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ عَداوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ* وَما یُلَقَّاها إِلَّا الَّذِینَ صَبَرُوا وَما یُلَقَّاها إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ* وَإِمَّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ (فصلت/ ۳۴- ۳۶).

۱۰. سبب آخر که جامع همه اسباب می‌باشد توحید خالصانه خداوند متعال می‌باشد. که به‌وسیله‌ی آن تمامی اسباب را از آن مسبب اصلی یعنی خداوند متعال می‌داند و چنین باور دارد که هیچ چیزی نمی‌تواند بدون اذن او سبب ضرر یا نفعی شود. خداوند متعال می‌فرماید: وَإِنْ یَمْسَسْکَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلا کاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ یُرِدْکَ

بِخَيْرٍ فَلا رَادَّ لِفَضْلِهِ يونس/ ١٠٧)» [1]

آیاتی که در مورد حسد آمده است:

١. وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمانِكُمْ كُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (البقرة: ١٠٩). بسیاری از اهل کتاب، از روی رشک و حسدی که در وجودشان ریشه دوانده است، آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان بازگردانند (به جانب کفر و به حال سابقی که داشتید !) با این که حقّانیّت (اسلام و درستی راهی که برگزیده اید، از روی خود کتاب‌های آسمانیشان) برایشان کاملاً روشن گشته است. پس گذشت نمائید و چشم‌پوشی کنید تا خدا فرمان دهد (که در برابرشان چه کار کنید). بی گمان خداوند بر هر چیزی توانا است.

٢. أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا (٥١) أُولئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيراً (٥٢)

---

١. التفسير القيم، لابن القيم (٥٨٥، ٥٩٣).

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْکِ فَإِذاً لا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيراً (۵۳)أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً (النساء: ۵۱- ۵۴). آيا در شگفت نيستی از كسانی كه بهره‌ای از (دانش) كتاب (آسمانی) بديشان رسيده است (چگونه خويشتن را از هدايت كتاب‌های يزدان و راهنمائی خرد و فطرت و ندای وجدان به دور داشته‌اند و) به بتان و شيطان ايمان می‌آورند (و به دنبال اوهام و خرافات راه می‌افتند و به پرستش معبودهای باطل می‌پردازند) و درباره‌ی كافران (قريش) می‌گويند كه اينان از مسلمانانی برحقّ تر و راه يافته ترند (كه اسلام را قبول و محمّد را به پيشوائی پذيرفته‌اند ! آنان كسانی‌اند كه خداوند ايشان را نفرين نموده است (و از رحمت خود محروم كرده است و رسوايشان داشته است) و هر كه را خداوند نفرين كند (و از درگاه مرحمت و محبّت خود براند) كسی را نخواهی يافت كه ياور او گردد (و وی را از خشم خدا پناه دهد و برهاند). آيا آنان را بهره‌ای از ملک است ؟ (اگر ملک و قدرت در دست ايشان بود) در اين صورت (پشيزی و سرسوزنی و حتّی به) اندازه سوراخ هسته خرما (كه از آن خرما جوانه می‌زند و ناچيزترين شی ء بشمار است) به مردم

نمی‌دادند. آیا آنان بر چیزی حسد می‌برند که خداوند از روی فضـل و رحمت خود (با برانگیختن محمّد) به مردم (عرب) داده است ؟ مـا کـه به آل ابراهیم (که ابراهیم نیای شما و ایشان است) کتاب (آسـمانی) و پیغمبری و پادشاهی عظیمی دادیم. (مانند: سلطنت یوسف در مصـر، و شاهی داود و سلیمان در شام)

۳. سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلى مَغانِمَ لِتَأْخُـذُوها ذَرُونـا نَتَّـبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونا كَـذلِكُمْ قـالَ اللَّـهُ مِـنْ قَبْـلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنا بَلْ كانُوا لا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا (الفتح: ۱۵).

بازپس ماندگان، هنگامی که برای به دست آوردن غنائمی (که خدا به شما داده است) بیرون رفتید، خواهند گفت: بگذارید مـا هـم همـراه شما شویم (و در این جهاد شرکت کنیم). آنان می‌خواهند سخن خـدا را دگرگون کنند ! (خدا وعده غنائم خیبر را تنها به شرکت کنندگان سـفر حدیبیه اختصاص داده است و بس). بگو: شما هرگز همراه ما نخواهیـد شد. پروردگارتان پیش از این (مراجعت به مدینه) چنین فرموده اسـت. خواهند گفت: (این را خدا نگفته است و) بلکه شما نسبت به مـا حسـد می‌ورزید (و نمی‌گذارید از چنین غنائم نفـیس و بـی دردسـری بهـره

ببریم. چنین نیست که گمان می‌برند) بلکه (از قانونگـذاری خـدا) جـز مقدار اندکی را فهم نکرده‌اند.

۴. قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (۱) مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ (۲) وَمِنْ شَـرِّ غاسِـقٍ إِذا وَقَبَ (۳) وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثاتِ فِي الْعُقَدِ (۴) وَمِنْ شَرِّ حاسِـدٍ إِذا حَسَـدَ (۵) (الفلق: ۱– ۵). پناه می‌برم به خداوندگار سپیده دم. از شـر هـر آنچـه خداوند آفریده است. و از شرّ شب بدان گاه که کاملاً فرا مـی‌رسـد (و جهان را به زیر تاریکی خود می‌گیرد). و از شرّ کسانی که در گـره‌هـا می‌دمند. و از شرّ حسود بدان گاه که حسد می‌ورزد.

احادیث وارده در مورد نکوهش حسد

۱. أبی سعید الخدری روایت می‌کند که جبرئیل نزد پیـامبر (صـلّی اللّه علیه وسـلّم) آمـد و گفـت: «ای محمـد آیـا احسـاس درد و الـم داری»، فرمورد: «بلی». گفت بگو: «باسم اللّه أرقیک مـن کـلّ شـیء یؤذیک، من شرّ کلّ نفـس أو عـین حاسـد اللّـه یشـفیک، باسـم اللّـه أرقیک»[1] یعنی: به نام خدا تو را رقیه و دعا می‌کنم از هر چیز که تـو را می‌آزارد و از شر هر کس یا چشم هر حسـود، خداونـد تـو را شـفا

---

۱. مسلم) (۲۱۸۶)

دهد. به نام خدا برای تو دعا می‌کنم.

۲. عبد اللّه بن عمروبن‌عاص در روایتی آورده‌اند که پیامبرد (صلّی اللّه علیه وسلّم) فرمود: «إذا فتحت علیکم فارس والروم أیّ قوم أنتم؟» قال عبد الرحمن بن عوف: نقول کما أمرنا اللّه. قال رسول اللّه (صلّی اللّه علیه وسلّم): «أو غیر ذلک تتنافسون، ثمّ تتحاسدون، ثمّ تتدابرون، ثمّ تتباغضون، أو نحو ذلک، ثمّ تنطلقون فی مساکین المهاجرین، فتجعلون بعضهم علی رقاب بعض»[1] یعنی: «وقتی فارس و روم (برایتان) فتح شود شما در چه حالی هستید» عبدالرحمن بن عوف گفت: همانطور خدا ما را امر کرده است سخن می‌گوییم.پیامبر(ص) فرمود:«غیر از این است که با هم رقابت می‌کنید و حسد می‌ورزید و به همدیگر پشت می‌کنید و بغض و کینه به دل می‌گیرید»

۳. أبی هریرة از پیامبر (صلّی اللّه علیه وسلّم) روایت می‌کند که فرمود: «إنّه سیصیب أمّتی داء الأمم» قالوا: وما داء الأمم؟ قال: «الأشر والبطر والتکاثر والتنافس فی الدنیا والتباعد والتحاسد حتّی یکون البغی ثمّ الهرج»[2] یعنی: پیامبر اکرم (ص) فرمود: «درد دیگر

---

۱. مسلم (۲۹۶۲).

۲. الحافظ العراقی فی الإحیاء (۳/ ۱۹۹): أخرجه ابن أبی الدنیا، والطبرانی فی الأوسط بإسناد

امت‌ها دامن‌گیر امّت من هم خواهد شد. عرض شد: درد دیگر امت‌ها چه بوده است. فرمود: نافرمانی و سرکشی و زیاده‌جویی و هم‌چشمی با همدیگر در به دست آوردن امور دنیا و دوری گزیدن از همدیگر و حسد ورزیدن با یکدیگر تا آنکه کار به ستم آنگاه به قتل می‌انجامد».

۴. لا تباغضوا، ولا تحاسدوا، و لا تدابروا، و کونوا عبادالله إخوانا، ولا یحل لمسلم أن یهجر أخاه فوق ثلاثة أیام)[1] . یعنی: «کینه‌توزی نکنید، حسادت نورزید، قطع رابطه نکنید؛ و با یکدیگر- ای بندگان خدا- برادر باشید؛ و برای هیچ فرد مسلمان روا نیست که بیش از سه روز از برادرش دوری گزینند!»

۵. إِيَّاكُمْ وَالْحَسَدَ فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ أَوْ قَالَ الْعُشْبَ[2].

۶. عبد اللّه بن عمرو روایت می‌کند: قیل لرسول اللّه صلّی اللّه علیه وسلّم: أیّ الناس أفضل؟ قال: «کلّ مخموم القلب، صدوق

جید

۱. البخاری ج۲ص۸۹۷ومسلم (۲۵۶۳)

۲. سنن ابی داود باب فی الحسد، ج۱۳ص۵۶حدیث ۲۵۷ -مسن عبد بن حمید۴/۵۵حدیث۱۴۳۴

اللسان» قالوا: صدوق اللسان نعرفـه. فمـا مخمـوم القلـب؟ قـال: «هـو التقيّ النقيّ. لا إثم فيه ولا بغی ولا غلّ ولا حسد»[1])» «۲».

یعنی: از پیامبر(ص) پرسـیده شـد برتـرین انسـان‌هـا کـدام اسـت؟ فرمود: هرانسان مخموم القلب و راستگو، پرسیدند: می‌دانـیم راسـتگو چه کسی است اما مخموم القلب به چه کسی گفته می‌شـود.فرمود: هـر قلبی که پرهیزگار وپاک باشد و دچار گناه ستم وکینه وحسد نشود.

---

۱. ابن ماجة (۴۲۱۶)

منابع و مآخذ

قرآن الكريم

۱. ابن قدامه، المغنی

۲. احمد بن حنبل ٬مسندالامام احمدبن حنبل٬ ناشر موسسه قرطبه

۳. اشقر، عمر سلیمان، دنیای سحر و شعبده

۴. الألبانی صحیح الترغیب والترهیب، مکتبة المعارف – الریاض

۵. البخاری ٬محمد بن اسماعیل البخاری الجعفی٬ الادب المفرد٬ناشر دار البشائرالاسلامیه

۶. البخاری ٬محمد بن اسماعیل البخاری الجعفی٬ الجامع الصحیح المختصر٬ناشر دار ابن کثیر الیمامه

۷. الأفریقی المصری محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب، الناشر: دار صادر – بیروت

۸. البیهقی أبو بکر أحمد بن الحسین بن علی البیهقی،سنن البیهقی الکبری، الناشر مکتبه دار الباز

۹. التمیمی البستی ابو حاتم محمد بن حبان بن احمد،صحیح ابن حبان،الناشر موسسه الرساله

۱۰. تهانوی، کشاف اصطلاحات الفنون
۱۱. الجوزیة ابن قیم محمد بن أبی بکر أیوب الزرعی أبو عبد الله، بدائع الفوائد،الناشر: مکتبة نزار مصطفی الباز - مکة
۱۲. الجوزیة ابن قیم محمد بن أبی بکر أیوب الزرعی أبو عبد الله، الطب النبوی تحقیق عبد الغنی عبد الخالق
۱۳. الجوزیة ابن قیم محمد بن أبی بکر أیوب الزرعی أبو عبد الله، زاد المعاد فی هدی خیر العباد
۱۴. الجوزیة ابن قیم محمد بن أبی بکر أیوب الزرعی أبو عبد الله، تفسیر قیم
۱۵. ابوالعباس احمد ابن عبدالحلیم ابن تیمیة، مجموع الفتاوی
۱۶. حمدان بن محمد الحمدان،العین الحاسدة - دراسة شرعیة: نظریة ومیدانیة
۱۷. الدمشقی امام الحافظ ابی الفداء اسماعیل بن کثیر، البدایة والنهایة
۱۸. الرازی أبی بکر أحمد بن علی المکنی الجصاص الحنفی، أحکام القرآن
۱۹. الرازی زین الدین، مختار الصحاح
۲۰. الرازی فخر الدین محمد بن عمر التمیمی الشافعی، التفسیر الکبیر

أو مفاتيح الغيب،تحقيق الناشر دار الكتب العلمية

21. السجستانی،سلیمان بن الاشعث ابوداود،سنن ابی داود، ناشر دار الفکر
22. سید قطب، فی ظلال القرآن،
23. الشافعی، الام
24. الشنقیطی محمد الأمین، أضواء البیان،
25. الشوکانی محمدبن علی بن محمد، نیل الاوطار
26. مالک بن انس ُالموطا،ناشر دار الاحیاءالتراث العربی
27. الطبرانی ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب، المعجم الکبیر،الناشر مکتبه العلوم والحکم
28. الطبرانی ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب، المعجم الاوسط،الناشر دار الحرمین
29. الطبرانی ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب، مسند الشامین،الناشر موسسه الرساله
30. الطبرانی ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب، المعجم الصغیر الناشر المکتب الاسلامی دارعمار

۳۱. الطبری أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب الآملی، جامع البیان فی تأویل القرآن

۳۲. الطرفاوی أبوحسام الدین، العائن وخطره علی المجتمع

۳۳. صالح بن عبد العزیز بن محمد بن إبراهیم آل الشیخ،التمهید لشرح کتاب التوحید

۳۴. عبد الله بن جار الله بن إبراهیم آل جار الله، الهدی النبوی فی الطب

۳۵. العدوی مصطفی، العواصم من الشیطان و صحیح الرقیة الشرعیة

۳۶. الغزالی،محمدبن محمد، ابوحامد، احیاء علوم الدین

۳۷. الغزالی،محمدبن محمد، ابوحامد، کیمیای سعادت

۳۸. الفارسی البصری الطیالسی ‘سلیمان بن داود ابوداود ’ مسند طیالسی

۳۹. القرطبی أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصاری،الجامع لأحکام القرآن،،،الناشر دار الشعب

۴۰. القشیری نیسابوری ‘مسلم بن الحجاج ابو الحسین ’ صحیح مسلم،الناشر دار إحیاء التراث العربی

۴۱. القرشی الدمشقی أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر، تفسیر القرآن العظیم

۴۲. القحطانی، سعید بن علی بن وهف، العلاج بالرقی من الکتاب و السنة

۴۳. قرضاوی، حقیقت توحید

۴۴. القزوینی، محمدبن یزیدابوعبدالله،سنن ابن ماجه،ناشر دار الفکر

۴۵. القضاعی الشهاب، مسند الشهاب

۴۶. کمال بن مختار بن إسماعیل بن محمد، کنوز فی الرقیة والطب النبوی

۴۷. گنابادی محمد پروین، ترجمه مقدمه ابن خلدون

۴۸. المقدسی الحافظ أبی عبد الله محمد بن عبد الواحد ضیاء، الأمراض والکفارات والطب والرقیات

۴۹. الموصلی ابو یعلی احمدبن علی بن المثنی،مسند ابی یعلی،الناشر دار المامون للتراث

۵۰. مولوی جلال الدین محمد بلخی الرومی، مثنوی معنوی

۵۱. النیسابوری ابو عبد الله الحاکم محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین،الناشردار الکتب العلمیه

۵۲. النسائی،احمدبن شعیب ابو عبد الرحمن،النسائی،المجتبی من

السنن،ناشر مكتب المطبوعات الاسلاميه المكرمة

۵۳. النووى يحيى بن شرف، الأذكار النووية

۵۴. وزارة الأوقاف والشئون الإسلامية – الكويت، الموسوعة الفقهية الكويتية، دارالسلاسل – الكويت